

پیش‌گفتار

بزرگ‌ترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم. بنابراین وظیفه هر مسلمان است که با این کتاب بزرگ دینی خود روزبه‌روز آشنا تر شود - این از یک‌سو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما و به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است حس کنجکاو مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیش‌تر با این کتاب آسمانی برانگیخته است. به همین دلیل، در حال حاضر از همه‌جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد که هرچند متأسفانه پاسخگوی این تقاضاها نیست ولی به هر حال باید در سایه تلاش و کوشش، خود را برای برآوردن این نیازها آماده کنیم.

خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و به‌خصوص در محیط کشور ما روزبه‌روز افزایش می‌یابد. قاریان بزرگ، حافظان ارجمند و مفسران آگاه در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند. رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیّه قم به‌صورت یکی از رشته‌های تخصصی درآمده و متقاضیان بسیاری دارد. درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است. و در همین راستا تفسیر نمونه نوشته شد که تفسیری سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان است و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال

عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضیلابی گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی، محمّدجعفر امامی، داوود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سیّدحسن شجاعی، سیّد نورالله طباطبائی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی و محمّد محمّدی) در مدّت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجّه به استقبال فوق‌العاده‌ای که از سوی تمام قشرها، حتّی برادران اهل تسنّن از آن به‌عمل آمد، تمام خستگی تهیه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان به‌وجود آمد که إن شاء الله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر ده‌ها بار چاپ و منتشر گردیده، ترجمه کامل آن به زبان اردو در ۲۷ جلد بارها به چاپ رسیده، ترجمه کامل آن به زبان عربی به نام تفسیر الأمثل در بیروت چاپ شده و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافته و ترجمه انگلیسی آن نیز هم‌اکنون در دست تهیه است که امیدواریم به‌زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.

بعد از انتشار تفسیر نمونه گروه زیادی خواهان نشر «خلاصه» آن شدند چراکه مایل بودند بتوانند در وقت کوتاه‌تر و با هزینه کم‌تر با محتوای اجمالی آیات و شرح فشرده‌ای از آنها آشنا شوند و در عین حال در بعضی از کلاسها که تفسیر قرآن مورد توجّه است، به‌عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرّر ما را بر آن داشت به فکر تلخیص تمام دوره ۲۷ جلدی تفسیر نمونه در پنج جلد بیفتیم که البته کار آسانی نبود. از این‌رو مدّتی درباره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسیهای لازم به‌عمل آمد تا اینکه فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد علی بابائی که سابقه فعالیت و پشتکار و حُسن سلیقه ایشان در تهیه فهرست موضوعی تفسیر نمونه بر ما روشن و مسلم بود، عهده‌دار انجام این مهم گردید و نتیجه آن پس از سه سال کار مستمر شبانه‌روزی به‌وسیله ایشان زیر عنوان برگزیده تفسیر نمونه به ثمر رسید.

این جانب نیز با فکر قاصر خود بارها بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود در حدّ توان مسائل لازم را تذکّر دادم و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پربار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه‌ای سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی است برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند.

در خاتمه به نوبه خود از زحمات بی‌دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم و امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمت‌های حسّاس و حدیث مجملی از آن مفصّل، مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن واقع گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیّه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیرمؤمنان علی (ع)

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶

سوره فاتحه (حمد) این سوره در مکه نازل شده و دارای هفت آیه است

ویژگیهای سوره حمد

۱. این سوره با سوره‌های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد زیرا در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است. سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.

۲. سوره حمد اساس قرآن است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «الْحَمْدُ أُمُّ الْقُرْآنِ» و این به هنگامی بود که جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر (ص) رسید. حضرت به او فرمود: «آیا برترین سوره‌ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم؟» جابر عرض کرد: آری. پدر و مادرم به فدایت باد به من تعلیم کن. پیامبر (ص) سوره حمد را که «امّ الكتاب» است به او آموخت. سپس افزود: «این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ.»

«امّ» به معنی اساس و ریشه است. به همین دلیل، ابن عباس مفسر معروف می‌گوید: هر چیزی اساس و شالوده‌ای دارد... اساس و زیربنای قرآن، سوره حمد است.

۳. در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (ص) معرفی شده و در برابر همه قرآن قرار گرفته است. در آیه ۷۸ سوره حجر می‌فرماید: «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم.»

محتوای سوره حمد

این سوره از یک نظر به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می‌گوید و بخشی از نیازهای بنده.

در حدیثی پیامبر(ص) فرمود: «خداوند متعال فرموده: من سوره حمد را میان خود و بندهام تقسیم کردم، نیمی برای من و نیمی از آن برای بنده من است و بنده من حق دارد هرچه را می‌خواهد از من بخواهد. هنگامی که بنده می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحيم»، خداوند می‌فرماید: بندهام به نام من آغاز کرد و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پربرکت گردانم.

و هنگامی که می‌گوید «الحمد لله رب العالمين»، خداوند می‌فرماید: بندهام مرا ستایش کرد و دانست نعمتهایی را که دارد از ناحیه من است، من نیز بلاها را از او دور کردم. گواه باشید که نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می‌افزایم و بلاهای آن جهان را از او دفع می‌کنم همان‌گونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

و هنگامی که می‌گوید «الرحمن الرحيم»، خداوند می‌فرماید: بندهام گواهی داد که من رحمان و رحیم هستم. گواه باشید بهره‌ او را از رحمتم فراوان می‌کنم و سهم او را از عطایم افزون می‌سازم.

و هنگامی که می‌گوید «مالک يوم الدين»، خداوند می‌فرماید: گواه باشید، همان‌گونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز حساب، حساب او را آسان می‌کنم، حسناتش را می‌پذیرم و از سیئات او می‌گذرم.

و هنگامی که می‌گوید «ایاک نعبد»، خداوند می‌فرماید: بندهام تنها مرا می‌پرستد. من شما را گواه می‌گیرم بر این عبادت خالص، ثوابی به او می‌دهم که کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می‌گوید «ایاک نستعین»، خداوند می‌فرماید: بندهام از من یاری جسته و به من پناه آورده، گواه باشید او را در کارهایش کمک می‌کنم، در سختی‌ها به فریادش می‌رسم و در روز پریشانی دستش را می‌گیرم.

و هنگامی که می‌گوید «إهدنا الصراط المستقیم» - تا آخر سوره - خداوند می‌فرماید: این تقاضای بنده‌ام پذیرفته است و او هر چه می‌خواهد از من بخواهد که اجابت خواهم کرد و آنچه امید دارد به او می‌بخشم و از آنچه بیم دارد، او را ایمن می‌سازم.»

در فضیلت این سوره از پیامبر (ص) روایت شده است: «هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده.» و طبق نقل دیگری، پاداش کسی است که همه قرآن را خوانده باشد و گویی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای فرستاده است.

تلاوت سوره حمد به انسان روح و ایمان می‌بخشد، او را به خدا نزدیک می‌کند، صفای دل و روحانیت می‌آفریند، اراده انسان را قوی و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می‌سازد و میان او و گناه فاصله می‌افکند. از این رو در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد: نخستین بار روزی بود که از درگاه خداوند رانده شد سپس هنگامی که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمد (ص) بعد از فترت پیامبران و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد.»

چرا نام این سوره فاتحة الكتاب است

«فاتحة الكتاب» به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است. از روایات استفاده می‌شود که این سوره در زمان خود پیامبر (ص) نیز به همین نام شناخته می‌شد. از اینجا دریچه‌ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می‌شود. برخلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (ص) به صورت پراکنده بود بعد و در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع‌آوری شد، قرآن در زمان پیامبر (ص) به همین شکل جمع‌آوری شده بود و سرآغاز آن سوره حمد بوده است. مدارک متعددی وجود دارد که قرآن به صورت مجموعه‌ای که امروز در دست ماست، در عصر پیامبر (ص) و به فرمان او جمع‌آوری شده بود.

علی بن ابراهیم از امام صادق (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است، آن را جمع آوری کنید.»

بعد می افزاید: علی (ع) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زردرنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد.

حدیث مشهور تقلین که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر (ص) فرمود: «من از میان شما می روم و دو چیز گرانبها را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم.» نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

و اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر جمع آوری شده - به وسیله علی (ع) یا افراد دیگر - باید گفت قرآنی که علی (ع) جمع آوری کرد تنها قرآن نبود بلکه مجموعه ای از قرآن، تفسیر و شأن نزول آیات و مانند آن بود.

(آیه ۱) مرسوم است که مردم جهان هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند. یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند. آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به وجود پایدار و جاودانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد؟ از میان وجودها، آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خداست. به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و از او استمداد نمود. بدین رو در نخستین آیه قرآن می گوئیم: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر» (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ).

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هرگونه انحراف باز می دارد. به همین خاطر در حدیثی از پیامبر (ص) می خوانیم: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَتْرٌ» (هر کار مهمی که با نام خدا آغاز نشود، بی فرجام است.)

امام باقر(ع) فرمود: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می‌کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، بسم‌الله بگوییم تا پربرکت باشد.»
 کوتاه سخن اینکه، پایداری و بقای عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد. به همین مناسبت، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که وظیفه‌ی خطیر تبلیغ اسلام را با نام خدا آغاز کند. «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (علق/۱).
 و حضرت نوح هنگام سوار شدن بر کشتی، برای پیروزی بر مشکلات، به یاران خود دستور می‌دهد که در موقع حرکت و توقف کشتی «بسم‌الله» بگویند. (هود/۴۱ و ۴۸). آنها نیز این سفر پرمخاطره را با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند.
 و سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبأ می‌نویسد، سرآغاز آن را «بسم‌الله» قرار می‌دهد (نمل/۳۰).

روی همین اصل، تمام سوره‌های قرآن با «بسم‌الله» آغاز می‌شود تا هدف اصلی از آغاز تا پایان با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود. فقط سوره توبه بسم‌الله در آغاز آن ندارد چراکه این سوره با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان‌شکنان شروع شده و این با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست.

نکته‌ها:

۱. آیا بسم‌الله جزء سوره است

در میان دانشمندان و علمای شیعه اختلافی نیست که بسم‌الله جزء سوره حمد و همه سوره‌های قرآن است. ثبت «بسم‌الله» در آغاز سوره‌ها گواه زنده این امر است زیرا می‌دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده و ذکر «بسم‌الله» در آغاز سوره‌ها از زمان پیامبر(ص) تاکنون معمول بوده است.
 به علاوه، سیره مسلمانان همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن، بسم‌الله را در آغاز هر سوره می‌خواندند. به تواتر نیز ثابت شده که پیامبر(ص) آن را تلاوت می‌فرمود. چگونه ممکن است چیزی جزو قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت نمایند!

به هر حال، مسأله آن قدر روشن است که می‌گویند: یک روز معاویه - در دوران حکومتش - در نماز جماعت بسم‌الله را نگفت، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند: أَسْرَقْتَ أَمْ نَسِيتَ؟ (آیا - بسم‌الله را - دزدیدی یا فراموش کردی؟)

۲. الله جامع‌ترین نام خداوند

بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید یا سایر منابع اسلامی آمده، نشان می‌دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد. تنها نامی که جامع صفات جلال و جمال است، «الله» می‌باشد. به همین دلیل، اسماء دیگر خداوند غالباً به‌عنوان صفت برای کلمه «الله» گفته می‌شود. به‌عنوان نمونه: «غفور» و «رحیم» که به جنبه‌آمزش خداوند اشاره می‌کند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (بقره/۲۲۶).

«سمیع» اشاره به آگاهی او از مسموعات و «علیم» اشاره به آگاهی او از همه‌چیز است (فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (بقره/۲۲۷).

و از آنجا که «الله» جامع‌ترین اسماء خداوند می‌باشد، در یک آیه بسیاری از این اسماء وصف «الله» قرار گرفته است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امّیت‌بخش است، مراقب همه‌چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است) (حشر/۲۳).

یکی از شواهد جامعیت این نام آن است که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌توان کرد.

۳. رحمت عام و خاص خدا

در میان گروهی از مفسران مشهور است که صفت «رحمان» اشاره به رحمت عام خداست که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار می‌باشد.

«رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان صالح و فرمانبردار است. به همین خاطر «رحمان» در قرآن به صورت مطلق آمده که نشانه عمومیت آن است در حالی که «رحیم» گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (او نسبت به مؤمنان همواره رحیم بوده است) (احزاب/۴۳).

در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «خداوند معبود همه چیز است، نسبت به مخلوقاتش رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است.»

۴. چرا صفات دیگر خدا در بسم‌الله نیامده است

در بسم‌الله پس از نام ویژه «الله» تنها روی صفت رحمانیت و رحیمیت او تکیه می‌شود و این سؤال برانگیز است، که چرا سخنی از بقیه صفات به میان نیامده است؟

در پاسخ باید بگوییم: در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثار آن بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می‌گوید: «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (و رحمتم همه چیز را فرا گرفته) (أعراف/۱۵۶).

از سوی دیگر، پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و دشمنان خطرناک دست به دامن رحمت خدا می‌زدند. در مورد هود و پیروانش می‌خوانیم: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا» (سرانجام او و کسانی را که با او بودند، به رحمت خود نجات بخشیدیم) (أعراف/۷۲).

بنابراین، اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنایی دارد چنانکه در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (ای خدایی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته). انسانها نیز باید در برنامه زندگی، اساس کارها را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند.

(آیه ۲) بعد از «بِسْمِ اللَّهِ» که آغازگر سوره بود نخستین وظیفه بندگان آن است که به یاد مبدأ بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی‌پایانش بیفتند. نعمتهای فراوانی که راهنمای ما در شناخت پروردگار و انگیزه ما در راه عبودیت است.

اینکه می‌گوییم انگیزه، به خاطر آن است که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می‌رسد می‌خواهد بخشنده نعمت را بشناسد و، طبق فرمان فطرت، به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند. به همین جهت، علمای علم کلام (عقاید) در نخستین بحث این علم، «وجوب شکر منعم» را، که یک فرمان فطری و عقلی است، به عنوان انگیزه خداشناسی یادآور می‌شوند.

و اینکه می‌گوییم راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای اوست زیرا بهترین و جامع‌ترین راه برای شناخت مبدأ، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت به خصوص وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانهاست.

به این دو دلیل، سوره فاتحه با این جمله آغاز می‌شود: «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

«حمد» در لغت به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است. یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، او را حمد می‌گوییم.

اگر به این نکته توجه کنیم که ال در کلمه «الحمد» برای جنس است و در اینجا معنی عمومیت را افاده می‌کند، نتیجه می‌گیریم که ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است، هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می‌باشد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می‌کند و هر طبیعی که مرهمی بر زخم جانکاهی می‌نهد، ستایش آنها از حمد خدا سرچشمه می‌گیرد چرا که این مواهب از ناحیه ذات پاک اوست. اگر خورشید نورافشانی می‌کند، ابرها باران می‌بارند و زمین برکاتش را به ما تحویل می‌دهد همه از ناحیه اوست. بنابراین، هر ستایشی به او بر می‌گردد.

جالب اینکه «حمد» تنها در آغاز کار نیست بلکه پایان کارها نیز، چنانکه قرآن به ما تعلیم می‌دهد، با حمد خواهد بود.

در مورد بهشتیان می‌خوانیم: «گفتار (و دعای) آنها در بهشت این است که: خداوندا، منزّهی تو! و تحیت آنها در آنجا: سلام؛ و آخرین سخنشان الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است» (یونس/۱۰).

کلمه «رَبِّ» به معنی مالک و صاحب است. البته صاحبی که عهده‌دار تربیت و پرورش می‌باشد. به همین جهت، در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می‌شود.

کلمه «عالمین» جمع «عالم» است و عالم به معنی مجموعه‌ای از موجودات مختلف است که دارای صفات مشترک یا زمان و مکان مشترک هستند مانند عالم انسان، عالم حیوان. بنابراین، عالم معنی جمعی دارد و هنگامی که به «عالمین» جمع بسته می‌شود اشاره به تمام مجموعه‌های این جهان است.

در روایتی از علی (ع) می‌خوانیم که در ضمن تفسیر آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود: «رَبِّ الْعَالَمِينَ اشاره به مجموع مخلوقات است اعم از موجودات بی‌جان و جاندار.»

(آیه ۳) «بخشنده و بخشایشگر است» و رحمت عام و خاصش همه را رسیده (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

معنی «رحمان» و «رحیم» همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «بسم‌الله» خواندیم. نکته‌ای که باید اضافه کنیم این است که این دو صفت در نمازهای روزانه ما دست‌کم سی مرتبه تکرار می‌شوند (در هر یک از دو رکعت اول نماز، دوازده بار). به این ترتیب، شصت مرتبه خدا را به صفت رحمتش می‌ستاییم. و این درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلّق کنند. به علاوه، اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر خود را عبد و بنده خدا می‌دانیم مبادا رفتار مالکان بی‌رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

نکته دیگر اینکه ذکر رحمان و رحیم بعد از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به این است که

خداوند در عین قدرتمند بودن، نسبت به بندگان خویش با مهربانی و لطف رفتار می‌نماید.

(آیه ۴) سپس به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز اشاره کرده می‌گوید: «مالک روز جزاست» (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ).

به این ترتیب، محور مبدأ و معاد که پایه هرگونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است، در وجود انسان تکمیل می‌گردد.

در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می‌کند. روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می‌شوند و در برابر مالک حقیقی خود قرار می‌گیرند، تمام گفته‌ها و کارها، حتی اندیشه‌های خود را حاضر می‌بینند. هیچ چیز، حتی به اندازه سر سوزنی، نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است. اکنون این انسان است که باید بار مسئولیتهای اعمال خود را بر دوش کشد.

حتی در آنجا که بنیانگزار سنت و برنامه‌ای است، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.

بی‌شک، مالکیت خداوند نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است، نه مالکیت اعتباری نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ماست. به عبارت دیگر، این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است. کسی که موجودات را آفریده و هر لحظه فیض هستی به آنها می‌بخشد، مالک حقیقی است.

و در پاسخ این سؤال که مگر خداوند مالک تمام جهان نیست که از او تعبیر به مالک روز جزا می‌کنیم؟ باید بگوییم: گرچه مالکیت خداوند شامل هر دو جهان می‌باشد اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است چراکه در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت‌های اعتباری بریده می‌شود و کسی در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد به فرمان خداست.

اعتقاد به روز رستاخیز اثر فوق‌العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد. یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشا و منکرات

همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می‌اندازد که از کارهای او باخبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.

در حدیثی می‌خوانیم که امام سجّاد(ع) هنگامی که به آیه مالک یوم‌الدّین می‌رسید، به قدری آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند. جمله «یوم‌الدّین» در قرآن در تمام موارد به معنی قیامت آمده است. «دین» در لغت به معنی جزاست. از آنجا که روشن‌ترین برنامه‌ای که در قیامت اجرا می‌شود برنامه جزا و کیفر می‌باشد، روز قیامت روز دین معرفی شده.

انسان در پیشگاه خدا

(آیه ۵) از اینجا گویی بنده، پروردگار خود را مخاطب ساخته، نخست از عبودیت خویش در برابر او سپس از امدادها و کمکهای او سخن می‌گوید: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ). در آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات بود، در اینجا سخن از توحید عبادت و توحید افعال است.

توحید عبادت آن است که هیچ‌کس و هیچ‌چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم. تنها به فرمان او گردن نهیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات او بپرهیزیم.

توحید افعال آن است که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم، نه اینکه دنبال سبب نیرویم بلکه معتقد باشیم هر سببی هر تأثیری دارد به فرمان خدا است. این تفکر و اعتقاد، انسان را از همه‌کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می‌دهد.

ذکر صیغه جمع در «نعبد» و «نستعین» همچنین آیات بعد که به صورت جمع است، نشان می‌دهد که اساس عبادت به خصوص نماز بر پایه جمع و جماعت است. به این ترتیب، هر گونه فردگرایی، تک‌روی، انزواطلبی و مانند اینها از نظر اسلام و قرآن مفاهیمی مردود است.

(آیه ۶) «ما را به راه راست هدایت کن» (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ).

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استمداد از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا همواره از خداوند درخواست هدایت به «صراط مستقیم» می‌کنیم، مگر ما گمراهیم؟ وانگهی این سخن از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند، چه معنی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم: انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می‌رود. به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگه دارد.

دوم اینکه، هدایت پیمودن طریق تکامل است که انسان به تدریج مراحل نقصان را پشت سر نهد و به مراحل بالاتر برسد. بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان، از خدا تقاضای هدایت به «صراط مستقیم» کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خداست و همه بدون استثنا در مسیر تکاملند، چه مانعی دارد که آنها نیز از خداوند تقاضای درجات بالاتری را بنمایند.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «یعنی خداوندا، ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت واصل می‌گردد و مانع پیروی از هوسهای هلاک‌کننده و آرای انحرافی است ثابت بدار.»

صراط مستقیم چیست

«صراط مستقیم» آیین خداپرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورهای خداست چنانکه در آیه ۱۶۱ سوره أنعام می‌خوانیم: «بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آیینی پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آیین ابراهیم؛ که از آیینهای خرافی روی برگرداند؛ و از مشرکان نبود.»

جالب اینکه «صراط» به معنی راه مستقیم است. بنابراین مستقیم بودن در مفهوم

صراط افتاده؛ و ذکر آن به صورت توصیف، برای تأکید روی این مسأله است.

دو خطّ انحرافی

(آیه ۷) این آیه تفسیر روشنی است برای صراط مستقیم که در آیه قبل خواندیم. «راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان» (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ).

در حقیقت، خدا به ما دستور می‌دهد راه پیامبران و نیکوکاران و کسانی که مشمول نعمت و الطاف او شده‌اند را بخواهیم و به ما هشدار می‌دهد که در برابر شما همیشه دو خطّ انحرافی قرار دارد: خطّ «مغضوب علیهم» و خطّ «ضالین».

نکته‌ها:

۱. الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ کیانند

آیه ۶۹ سوره نساء این گروه را تفسیر کرده است: «کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

بنابراین ما در سوره حمد از خدا می‌خواهیم که در خطّ این چهارگروه قرار گیریم که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نماییم.

۲. مغضوب علیهم و ضالین کیانند

از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید استفاده می‌شود که «ضالین» گمراهان عادی هستند و «مغضوب علیهم» گمراهان لجوج یا منافق. به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده است.

در آیه ۶ سوره فتح آمده است: «و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته، و جهنّم را برای آنان آماده کرده است.»

به هر حال، «مغضوب علیهم» کسانی هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و دشمنی با حق را می‌پیمایند و در صورت امکان از اذیت و آزار پیامبران و رهبران الهی فروگذار نمی‌کنند.

«پایان تفسیر سوره حمد»

سوره بقره [۲] این سوره در مدینه نازل شده و ۲۸۶ آیه دارد

محتوا و فضیلت سوره

جامعیت این سوره از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی:

عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قابل انکار نیست زیرا در این سوره:

۱. بحثهایی پیرامون توحید و شناسایی خدا به خصوص از طریق مطالعه اسرار

آفرینش آمده است؛

۲. بحثهایی در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ؛

۳. بحثهایی درباره اعجاز قرآن و اهمّیت این کتاب آسمانی؛

۴. بحثهای مفصّلی درباره یهود و منافقان و موضع گیریهای خاص آنها در برابر

اسلام و قرآن و انواع کارشکنی های آنان در این رابطه؛

۵. بحثهایی در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ، به خصوص ابراهیم و موسی؛

۶. بحثهایی درباره احکام مختلف اسلامی از جمله نماز، روزه، جهاد، حج و

تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت و قسمت مهمی از احکام ربا،

به خصوص بحثهایی در زمینه انفاق در راه خدا، همچنین مسأله قصاص و تحریم

قسمتی از گوشتهای حرام و قمار و شراب و بخشی از احکام وصیّت و مانند آن آمده

است.

در فضیلت این سوره از پیامبر اکرم(ص) پرسیدند: کدام یک از سوره های قرآن

برتر است؟

فرمود: «سوره بقره.»

عرض کردند: کدام آیه از آیات سوره بقره افضل است؟

فرمود: «آیه الكرسي.»

تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن

(آیه ۱) در آغاز ۲۹ سوره از قرآن با حروف مقطعه برخورد می‌کنیم. این حروف همیشه جزء کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می‌شده و با گذشت زمان و تحقیقات دانشمندان، تفسیرهای جدیدی برای آن یافت می‌شود.

جالب اینکه در هیچ‌یک از تواریخ ندیده‌ایم که عرب جاهلی و مشرکان، وجود حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن، بر پیغمبر (ص) خرده بگیرند و آن را وسیله‌ای برای سخریه قرار دهند. این می‌رساند که آنها از اسرار وجود حروف مقطعه بی‌خبر نبوده‌اند.

به هر حال، چند تفسیر که هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده، در آغاز این سوره و سوره‌های آل‌عمران و أعراف بیان خواهیم کرد. اکنون به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که سخنوران عرب و غیرعرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد. با اینکه قرآن از حروف الفبا ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و اندیشه‌ها را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید.

همان‌طور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت‌انگیز، انواع پرندگان و جانداران و گیاهان و گل‌های رنگارنگ می‌آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می‌سازیم، خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به کار برده. آری همین حروف در اختیار انسانها نیز هست ولی توانایی ندارند که ترکیبها و جمله‌بندی‌هایی بسازند که قرآن ابداع کند.

عصر طلایی ادبیات عرب

عصر جاهلیت از نظر ادبیات یک عصر طلایی بود. همان اعراب بادیه‌نشین، همان پابره‌نه‌ها با تمام محرومیتهای اقتصادی و اجتماعی، دل‌هایی سرشار از ذوق ادبی و سخن‌سنجی داشتند. عربها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام بازار عکاظ داشتند که یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی - قضایی نیز محسوب می‌شد.

در این بازار، علاوه بر فعالیتهای اقتصادی، عالی‌ترین نمونه‌های نظم و نثر عربی از طرف شعرا و سخن‌سرایان توانا عرضه می‌گردید و بهترین آنها به‌عنوان شعر سال انتخاب می‌شد. البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی، افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله‌اش بود.

در چنین عصری، قرآن آنها را به مقابله به مثل دعوت کرد و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند.

گواه زنده این تفسیر حدیثی است که از امام سجّاد (ع) رسیده آنجا که می‌فرماید: «قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است. خداوند به آنها اعلام فرمود: الْم ذَلِك الْكِتَابُ. یعنی ای محمد، کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف، لام، میم) و مانند آن است - که همان حروف الفبای شماس است - همانند آن را بیاورید اگر راست می‌گویید.»

نکته دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند این است که در ۲۴ مورد از آغاز سوره‌های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده است و این نشان می‌دهد که میان حروف مقطعه و عظمت قرآن ارتباط وجود دارد. (آیه ۲) بعد از بیان حروف مقطعه، قرآن به عظمت این کتاب آسمانی اشاره کرده می‌گوید: «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد» (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ).

اینکه می‌گوید شک در آن راه ندارد، یک ادعا نیست بلکه آن‌چنان آثار صدق،

عظمت، انسجام، استحکام، عمق معانی، فصاحت لغات و تعبیرات در آن نمایان است که هرگونه وسوسه و شک را از خود دور می‌کند. جالب اینکه گذشت زمان نه تنها طراوت آن را نمی‌کاهد بلکه هر قدر علم به سوی تکامل پیش می‌رود درخشش این آیات بیشتر می‌شود. در پایان آیه می‌فرماید: «و مایهٔ هدایت پرهیزگاران است» (هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ).

هدایت چیست

واژه «هدایت» در قرآن به دو معنی بازگشت می‌کند: نخست هدایت تکوینی و منظور از آن رهبری موجودات به وسیلهٔ پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندی‌های حساب‌شدهٔ جهان هستی است. و دیگر هدایت تشریحی که به وسیلهٔ پیامبران و کتابهای آسمانی انجام می‌گیرد و انسانها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش می‌روند.

چرا هدایت قرآن ویژهٔ پرهیزگاران است

مسئلاً قرآن برای هدایت همهٔ جهانیان نازل شده، ولی تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحلهٔ تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت می‌باشد) محال است انسان از هدایت کتابهای آسمانی و دعوت انبیا بهره بگیرد. «زمین شوره‌زار هرگز سنبل برنیارد اگرچه هزاران مرتبه بر آن باران ببارد». سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی‌پذیرد. از این رو، خداوند می‌فرماید: قرآن مایهٔ هدایت پرهیزگاران است.

آثار تقوا در روح و جسم انسان

(آیه ۳) قرآن در آغاز این سوره، مردم را در ارتباط با آیین اسلام به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱. «متقین» (پرهیزگاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته‌اند؛ ۲. «کافران»

که در نقطهٔ مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر خود معترفند؛ ۳. «منافقان» که دارای دو چهره‌اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند. البته چهرهٔ اصلی آنها همان چهرهٔ کفر است. بی‌شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است. به همین سبب، قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد. در این آیه و دو آیهٔ بعد سخن از گروه اول است، ویژگیهای آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می‌کند:

۱. ایمان به غیب

«پرهیزگاران) کسانی هستند که به غیب [= آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ).

غیب و شهود دو نقطهٔ مقابل یکدیگرند. عالم شهود عالم محسوسات است و جهان غیب ماورای حس زیرا «غیب» در لغت به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماورای محسوسات از حس ما پوشیده است، به آن غیب گفته می‌شود.

ایمان به غیب نخستین نقطه‌ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می‌سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می‌دهد. به همین دلیل، نخستین ویژگی پرهیزگاران، ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان به غیب عقیده دارند سازندهٔ عالم آفرینش علم و قدرتی بی‌انتهای عظمت و ادراکی بی‌نهایت دارد او ازلی و ابدی است و مرگ به معنی فنا و نابودی نیست بلکه دریچه‌ای است به جهان وسیع‌تر و پهناورتر.

در حالی که یک فرد مادی معتقد است، جهان هستی محدود است به آنچه ما می‌بینیم و قوانین طبیعت بدون هیچ نقشه و برنامه‌ای پدیدآورندهٔ این جهان است و پس از مرگ همه چیز پایان می‌گیرد.

آیا این دو انسان با هم قابل مقایسه‌اند؟

اولی نمی‌تواند از حق و عدالت و خیرخواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند

و دومی دلیلی برای هیچ‌یک از این امور نمی‌بیند مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد. به همین دلیل در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون، اما در دنیای مادیگری استعمار است و استثمار، خونریزی است و غارت و چپاول و این سیر قهقرایی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می‌نهند.

و اگر قرآن نقطه شروع تقوا را در آیه فوق ایمان به غیب دانسته دلیلش همین است.

«غیب» در اینجا دارای مفهوم وسیع کلمه می‌باشد و اگر در بعضی روایات، غیب در آیه فوق به امام غائب حضرت مهدی (عج) تفسیر شده، در حقیقت می‌خواهد وسعت معنی ایمان به غیب را حتی نسبت به امام غائب، مجسم کند بی‌آنکه به آن مصداق محدود باشد.

۲. ارتباط با خدا

ویژگی دیگر پرهیزگاران این است: «و نماز را به پا می‌دارند» (وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ).

«نماز» که رمز ارتباط با خداست، مؤمنانی را که به جهان ماورای طبیعت راه یافته‌اند در یک رابطه دائمی با آن مبدأ بزرگ آفرینش نگه می‌دارد. آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم فرود می‌آورند و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی هستند. چنین انسانی احساس می‌کند از مخلوقات دیگر فراتر رفته و ارزش آن را یافته که با خدا سخن بگوید و این بزرگ‌ترین عامل تربیت اوست.

۳. ارتباط با انسانها

پرهیزگاران، علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار، رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند. به همین دلیل قرآن سومین ویژگی آنها را چنین بیان می‌کند: «و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی دادیم انفاق می‌کنند» (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید من اموالهم ینفقون (از اموالشان انفاق می‌کنند)، بلکه می‌گوید «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» (از آنچه به آنها روزی دادیم). به این ترتیب، مسأله «انفاق» را چنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد. بنابراین، پرهیزگاران کسانی هستند که نه تنها از اموال بلکه از علم و اندیشه، نیروهای جسمانی، مقام و موقعیت اجتماعی و همه سرمایه‌های خود به آنها که نیاز دارند می‌بخشند بی‌آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.

ویژگی چهارم پرهیزگاران

(آیه ۴) ایمان به پیامبران و برنامه‌های الهی است. قرآن می‌گوید: «و آنان به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده ایمان می‌آورند» (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ). آنان نه تنها ادیان آسمانی را عامل تفرقه و نفاق نمی‌شمرند بلکه با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله‌ای برای ارتباط و پیوند میان انسانها می‌دانند.

۵. ایمان به رستاخیز

آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات، برای پرهیزگاران بیان شده است. می‌فرماید: «و به رستاخیز یقین دارند» (و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ). آنان یقین دارند که انسان عبث و بی‌هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خطّ سیری تعیین کرده است که با مرگ پایان نمی‌گیرد. او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است.

این اعتقاد به او آرامش می‌بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسؤولیتها بر او وارد می‌شود نه تنها رنج نمی‌برد بلکه از آن استقبال می‌کند و اطمینان دارد که کوچک‌ترین عمل نیک و بد، پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیع‌تر که از هرگونه ستم خالی است، انتقال می‌یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره‌مند می‌گردد.

ایمان به رستخیز اثر عمیقی در تربیت انسانها دارد. به آنها شهامت و شجاعت می‌بخشد زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، شهادت در راه یک هدف مقدس الهی است که آغاز یک زندگی جاودانی است. ایمان به قیامت، انسان را در برابر گناه کنترل می‌کند. به هر نسبت که ایمان قوی‌تر باشد گناه کم‌تر است.

(آیه ۵) این آیه به عاقبت مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده‌اند اشاره کرده می‌فرماید: «آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند» (أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ). «و آنان رستگارانند» (أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). جمله «من ربهم» اشاره به این حقیقت است که هدایت و رستگاری آنها از سوی خدا تضمین شده است.

جمله «عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» اشاره به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که بر آن سوارند و به کمک آن به سوی رستگاری و سعادت پیش می‌روند. تعبیر «هدی» به صورت نکره، اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حالشان می‌شود یعنی هدایتی عظیم دارند. جمله «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» دلیل بر انحصار است یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت فوق مضمول هدایت الهی گشته‌اند.

حقیقت تقوا چیست

«تقوا» از ماده «وقایه» به معنی نگه‌داری یا خویشتن‌داری است. به تعبیری دیگر، یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می‌کند. در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه‌ها حفظ و از تندرروی‌های خطرناک بازمی‌دارد و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می‌شود، تا آنجا که جمله «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقِيكُمْ» به صورت یک شعار جاودانی اسلام درآمده است. در ضمن باید توجه داشت که تقوا دارای شاخه‌ها و شعبی است: تقوای مالی و

اقتصادی، تقوای جنسی، تقوای اجتماعی، سیاسی و مانند اینها.

گروه دوم، کافران لجوج

(آیه ۶) این گروه در نقطه مقابل پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در این آیه و آیه بعد بیان شده است. می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). این دسته چنان در گمراهی خود سرسخت و لجوجند که هر چند حق بر آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند. آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

(آیه ۷) این آیه به دلیل تعصّب و لجاجت کافران اشاره کرده می‌گوید: چنان در کفر فرو رفته‌اند که حسّ تشخیص را از دست داده‌اند. «خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهایشان پرده‌ای افکنده شده» (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً).

به همین دلیل، «عذاب بزرگی در انتظار آنهاست» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). مسلماً انسان تا به این مرحله نرسیده باشد قابل هدایت است هر چند گمراه باشد، اما هنگامی که حسّ تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست چراکه ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

نکته‌ها:

۱. آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست

اگر طبق آیه فوق، خداوند بر دلها و گوشهای این گروه مهر نهاده و بر چشمهایشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ قرآن در پاسخ می‌فرماید: اصرار و لجاجت در برابر حق، تکبّر و ادامه ظلم و کفر و پیروی از

هوسهای سرکش سبب می‌شود که پرده‌ای بر حسّ تشخیص آنها بیفتد که در واقع این حالت بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجاً با آن انس می‌گیرد، نخست یک حالت است، بعد یک عادت می‌شود سپس به یک ملکه مبدل می‌گردد و جزء بافت جان انسان می‌شود. اما چون خودآگاهانه این راه را برگزیده مسؤول عواقب آن می‌باشد بی‌آنکه جبر لازم آید.

و اگر اینها به خدا نسبت داده شده، به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این‌گونه اعمال نهاده است.

۲. مهرنهادن بر دلها

در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن، برای بیان سلب حسّ تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به «ختم» و گاهی تعبیر به «طبع» و «رین» شده است.

این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم مرسوم بود هنگامی که اشیایی را در کیسه‌ها یا ظرفهای مخصوصی قرار می‌دادند یا نامه‌های مهمی را در پاکت می‌گذاشتند، برای آنکه کسی سر آن را نگشاید و به آن دست نزند، آن را می‌بستند و گره می‌زدند و بر گره مهر می‌نهادند. امروز نیز معمول است کیسه‌های پستی را لاک و مهر می‌کنند.

در لغت عرب برای این معنی کلمه «ختم» به کار می‌رود. البته این تعبیر درباره افراد بی‌ایمان و لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار، در برابر عوامل هدایت، نفوذناپذیر شده‌اند. لجاجت در برابر مردان حق در دلشان چنان رسوخ کرده که همانند کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچ‌گونه تصرفی در آن نمی‌توان کرد. به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

«طبع» در لغت به‌همین معنی آمده است. یعنی چیزی که با آن مهر می‌کنند.

«رین» به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیای گران‌قیمت می‌نشیند. این تعبیر در قرآن در مورد کسانی که بر اثر خیره‌سری و گناه زیاد قلبشان

نفوذناپذیر شده به کار رفته است. در آیه ۱۴ سوره مطففین می فرماید: «چنین نیست (که آنها می پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.» مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می زند فوراً آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید تا مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.

۳. مقصود از قلب در قرآن

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است از جمله:

- ۱) به معنی عقل و درک، چنانکه در آیه ۳۷ سوره «ق» می خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (در این تذکری است برای آنکس که عقل دارد.)
- ۲) به معنی روح و جان، چنانکه در آیه ۱۰ سوره احزاب آمده است: «و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود.»
- ۳) به معنی مرکز عواطف، آیه ۱۲ سوره انفال شاهد این معنی است: «به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می افکنم.»

توضیح اینکه، در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می خورد: یکی مرکز «ادراکات» که همان مغز و دستگاه اعصاب است و دیگر مرکز «عواطف» که همان قلب صنوبری است که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می گذارد. هنگامی که با مصیبتی روبه رو می شویم فشار آن را روی قلب صنوبری احساس می کنیم. همچنین وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی خوریم، فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم.

درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف، روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آنها متفاوت است. عکس‌العمل درک و فهم در مغز و فکر آشکار می شود و عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) و

مسائل عقلی به قلب - به معنی عقل یا مغز - نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد.

گروه سوم (منافقان)

(آیه ۸) اسلام در یک مقطع خاص تاریخی با گروهی روبه‌رو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح. این گروه - که قرآن از آنها به‌عنوان منافقین^۱ یاد می‌کند و ما در فارسی از آن به دورو یا دوچهره تعبیر می‌کنیم - در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه‌های دقیقی برای شناسایی بیان می‌کند که خطّ باطنی آنها را مشخص می‌سازد و الگویی در این زمینه به‌دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می‌دهد. نخست تفسیری از نفاق دارد می‌گوید: «گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم. در حالی که ایمان ندارند» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹) این عمل را نوعی زرنگی و به اصطلاح تاکتیک، حساب می‌کنند. «می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند» (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا). «در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند، (اما) نمی‌فهمند» (وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۰) سپس قرآن به این واقعیت اشاره می‌کند که نفاق بیماری است. دوگانگی جسم و روح یک‌نوع ناهماهنگی و از هم‌گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می‌شود. می‌فرماید: «در دل‌های آنها یک‌نوع بیماری است» (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

از آنجا که در نظام آفرینش هرکس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم

۱. «منافق» از ماده «نقق»، به معنی کانالها و نقب‌هایی است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

ساخت در همان مسیر به پیش می‌رود، قرآن می‌افزاید: «خداوند بر بیماری آنان افزوده» (فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا).

و چون سرمایه اصلی منافقان دروغ است تا بتوانند تناقضها را که در زندگیشان دیده می‌شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می‌فرماید: «و به خاطر دروغهایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست» (و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

(آیه ۱۱) سپس به ویژگیهای آنها اشاره می‌کند که نخستین آنها داعیه اصلاح‌طلبی است در حالی که مُفسد واقعی همانها هستند. قرآن می‌فرماید: «و هنگامی که به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید می‌گویند: ما فقط اصلاح‌کننده‌ایم» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ). (آیه ۱۲) قرآن می‌افزاید: «آگاه باشید! اینها همان مفسدانند؛ ولی نمی‌فهمند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ).

اصرار آنها در راه نفاق و خوگرفتن با برنامه‌های زشت سبب شده که به تدریج گمان‌کنند این برنامه‌ها مفید و اصلاح‌طلبانه است. در گذشته گفتیم که اگر گناه از حد بگذرد حس تشخیص را از انسان می‌گیرد بلکه تشخیص او را واژگونه می‌سازد و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او درمی‌آید.

(آیه ۱۳) نشانه دیگر اینکه، خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده‌لوح و خوش‌باور می‌پندارند. قرآن می‌گوید: «و هنگامی که به آنان گفته شود همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ).

به این ترتیب، افراد حق‌طلب را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر(ص) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرو آورده‌اند به سفاهت متهم می‌کند و شیطننت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و درایت می‌شمرد.

آری در منطق آنها، عقل جایش را با سفاهت عوض کرده است. بدین‌رو قرآن می‌فرماید: «بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی‌دانند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ

لَكِنَّ لَا يَعْلَمُونَ).

آیا این سفاهت نیست که انسان به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد و استعداد و نیروی خود را در راه شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد!

(آیه ۱۴) سومین نشانه این است که هر روز به رنگی درمی آیند و در میان هر جمعیتی با آنها هم صدا می شوند. قرآن می فرماید: «و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می کنند، می گویند: ما ایمان آورده ایم» (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامِنًا).

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم. ولی «هنگامی که با شیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند: ما با شما ایم» (وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ).

و اگر می بینید در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم «ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم» (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ).

(آیه ۱۵) سپس قرآن بالحنی قاطع می گوید: «خدا آنان را استهزا می کند» (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ). «و آنها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند» (وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).^۱

(آیه ۱۶) این آیه سرنوشت شوم آنها را چنین بیان می کند: «آنان کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروخته اند» (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ). به همین دلیل «تجارت آنها سودی نداده» (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ). «و هدایت نیافته اند» (وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت آشکار منافقان است، پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

۱. «یعمهون» از ماده «عمه»، به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کوردلی که اثر آن سرگردانی می باشد نیز آمده است.

نکته‌ها

۱. وسعت معنی نفاق

نفاق به مفهوم خاص، صفت افراد بی‌ایمانی است که در صف مسلمانانند اما دل درگیر و کفر دارند. نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود هرچند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به‌عنوان رگه‌های نفاق نام می‌بریم. پیامبر(ص) در حدیثی فرمود: «سه خصلت است که در هر که باشند منافق است هرچند اهل روزه و نماز باشد و خود را مسلمان بداند: کسی که هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد و هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند.»

مسئلاً این‌گونه افراد رگه‌هایی از نفاق در وجودشان هست. و دربارهٔ ریاکاران از امام صادق(ع) روایت شده است: «ریا و ظاهرسازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه‌ای جز شرک خفی ندارد و ریشهٔ آن نفاق است.»

۲. فریب وجدان

آیهٔ فوق اشارهٔ روشنی به مسألهٔ فریب وجدان دارد. انسان منحرف و آلوده برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان، کم‌کم برای خود این باور را به‌وجود می‌آورد که عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح و مبارزه با فساد است (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ)، تا با فریب وجدان، آسوده‌خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

دو مثال برای ترسیم حال منافقان

(آیه ۱۷) در مثال اول می‌گوید: «آنان [= منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته» تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا). «ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند، و در تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار

نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد» (فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ).

فکر می‌کردند با این آتش مختصر و نور آن می‌توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند اما طوفان برمی‌خیزد یا باران درشتی فرو می‌ریزد و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به خاموشی می‌گراید و بار دیگر در تاریکی سرگردان می‌شوند. این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است یا اشاره به ایمان نخستین آنهاست که بر اثر تقلیدهای کورکورانه، تعصبات غلط، لجاجتها و عداوتها، پرده‌های ظلمانی بر آن می‌افتد.

(آیه ۱۸) سپس می‌افزاید: «آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند» (صُمُّ بَكُمُّ عَمِّي فَهَمُّ لَا يَرْجِعُونَ).

تشبیه فوق این واقعیت را در زمینه نفاق روشن می‌سازد که نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی‌تواند مؤثر واقع شود، ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت‌های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره‌گیرند ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم‌دوامی که در بیابان تاریک در معرض وزش طوفانهاست، دیری نمی‌پاید و سرانجام چهره واقعی آشکار می‌گردد و به‌جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد.

(آیه ۱۹) در مثال دوم، قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می‌نماید: شبی است تاریک، باران به‌شدت می‌بارد، از کرانه‌های افق برق پرنوری می‌جهد، صدای غرش مهیب رعد نزدیک است پرده‌های گوش را پاره کند، انسانی بی‌پناه در دل این دشت وسیع سرگردان مانده است، باران پریشان بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاهی دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می‌دهد گامی به‌سوی مقصد بردارد. قرآن حال این مسافر سرگردان را بازگو می‌کند می‌فرماید: «یا همچون بارانی از آسمان که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد» (أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ).

سپس می‌افزاید: «آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند تا

صدای صاعقه را نشنوند» (يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد» و در قبضه قدرت او هستند (وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ).

(آیه ۲۰) برقها پیایی بر صفحه آسمان جستن می‌کند، روشنایی خیره‌کننده «برق، نزدیک است چشمانشان را برباید» (يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ).

«هر زمان که (برق جستن می‌کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می‌سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می‌روند؛ و چون خاموش می‌شود، توقّف می‌کنند» (كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا).

هر آن ممکن است هدف صاعقه‌ای قرار گیرند و خاکستر شوند. حتی این خطر وجود دارد که غرّش رعد، گوششان را پاره و نور خیره‌کننده برق چشمانشان را نابینا کند. «و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بین می‌برد؛ چراکه خداوند بر هر چیز تواناست» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان پناه نبرده‌اند تا از شرّ صاعقه‌های مرگبار مجازات الهی و جهاد مسلحانه مسلمانان نجات یابند.

در اینکه میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است، آیه اول (مثلهم کمثل الذی...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد صف مؤمنان راستین شده بودند و ایمان آوردند اما ایمانشان پابرجا نبود و به نفاق گراییدند.

مثال دوم (أو كصيب من السماء...) حال منافقانی را بازگو می‌کند که از آغاز در صف نفاق بودند و برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

این چنین خدایی را بپرستید

(آیه ۲۱) بعد از شرح حال پرهیزگاران، کافران و منافقان، این آیه خطّ سعادت و نجات را که پیوستن به گروه اول است، مشخص ساخته می‌گوید: «ای مردم،

پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید؛ تا پرهیزگار شوید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

خطاب «یا أَيُّهَا النَّاسُ» (ای مردم) که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است، نشان می‌دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست بلکه همگان را در این دعوت شرکت می‌دهد، همه را به پرستش خدای یگانه و مبارزه با شرک و انحراف از خطّ توحید دعوت می‌کند. برای برانگیختن حسّ شکرگزاری مردم و جذب آنها به عبادت پروردگار، از نعمت آفرینش انسانها آغاز می‌کند که هم نشانه قدرت خداست و هم علم و حکمت او.

قابل توجه اینکه نتیجه پرستش پروردگار، تقوا و پرهیزگاری است (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). بنابراین، عبادتهای ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی‌افزاید همان‌گونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی‌کاهد.

نعمت زمین و آسمان

(آیه ۲۲) در این آیه به قسمت دیگری از نعمتهای بزرگ خدا که می‌تواند انگیزه شکرگزاری باشد اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که زمین را بستر شما قرار داد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا).

امام سجّاد(ع) در تفسیر آیه فوق فرمود: «خداوند، زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید و سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را معطر قرار نداد تا بوی آن به مغزتان آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکتان گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و سخت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بنا کنید و مردگان را در آن دفن نمایید. آری، خداوند این‌گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد.» سپس به نعمت آسمان می‌پردازد می‌گوید: «و آسمان [= جوّ زمین] را همچون

سقفی بالای سر شما قرار داد» (وَ السَّمَاءَ بِنَاءً).

واژه «سما» که در این آیه به آن اشاره شده جو زمین است. یعنی قشر هوای متر اکی می که کره زمین را پوشانده و، طبق نظریه دانشمندان، ضخامت آن چند صد کیلومتر است.

اگر این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین اطراف ما را احاطه کرده نبود، زمین پیوسته در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بود و آرامش از مردم جهان سلب می شد.

سپس به نعمت باران پرداخته می گوید: «و از آسمان آبی فرو فرستاد» (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

آبی حیات بخش و زندگی آفرین و مایه آبادیها و شالوده نعمتهای مادی. سپس به انواع میوههایی که از برکت باران و روزیایی که نصیب انسانها می شود اشاره کرده می گوید: «و به وسیله آن، میوهها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد» (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ).

این برنامه الهی که از یک سو رحمت وسیع خدا را بر همه بندگان مشخص می کند و از سوی دیگر بیانگر قدرت اوست که چگونه از آب بی رنگ صدها رنگ از میوهها و دانههای غذایی با خواص متفاوت برای انسانها و جانداران دیگر آفریده، یکی از زندهترین دلایل وجود اوست. از این رو می افزاید: «بنابراین، برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که می دانید» هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده اند و نه شما را روزی می دهند (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

«انداد» جمع «ند» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد.

بت پرستی در شکلهای مختلف

به طور کلی هر چه را در ردیف خدا، در زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است. ابن عباس مفسر معروف، می گوید: انداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر از

حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک است. از جمله اینکه انسان بگوید: به خدا سوگند، به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند ... (یعنی خدا و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد و بگوید) این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند (پس نجات‌دهنده ما از دزدان این سگ است). یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی. همه اینها بویی از شرک می‌دهد.

در تعبیرات عامیانه نیز بسیار می‌گویند اول خدا، دوم تو! باید قبول کرد که این‌گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست.

قرآن معجزه جاویدان

(آیه ۲۳) از آنجا که نفاق و کفر گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر(ص) سرچشمه می‌گیرد، در اینجا به معجزه جاویدان قرآن اشاره کرده می‌گوید: «و اگر درباره آنچه بر بنده خود [= پیامبر] نازل کرده‌ایم، شک و تردید دارید (دست‌کم) یک سوره همانند آن بیاورید» (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ).

به این ترتیب، قرآن همه منکران را به مبارزه با قرآن و همانند یک سوره مانند آن دعوت می‌کند؛ تا عجز آنها دلیلی بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن باشد.

سپس می‌گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید «و گواهان خود را - غیر خدا - (برای این کار) فراخوانید اگر راست می‌گویید» (وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

کلمه «شهداء» در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت پیامبر(ص) کمک می‌کردند. جمله «مِن دُونِ اللَّهِ» اشاره به این است که، حتی اگر همه انسانها جز «اللّه» دست به دست هم بدهند برای اینکه یک سوره همانند سوره‌های قرآن بیاورند، قادر نخواهند بود.

جمله «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» برای تحریک منکران به قبول مبارزه است و مفهومی

این است که اگر شما از این کار عاجز هستید دلیل دروغ‌گویی شماست. (آیه ۲۴) در این آیه می‌گوید: «پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، (بدنهای) مردم (گنهکار) و سنگها [=بتها] است» (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ). «و برای کافران، آماده شده است!» (أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ). «وَقُودٌ» به معنی آتشگیره است. یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم. و در اینکه منظور از «حِجَارَةُ» چیست، آنچه با ظاهر آیات فوق سازگارتر به نظر می‌رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسانها و سنگها شعله‌ور می‌شود. با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده همه اجسام جهان در درون خود آتشی عظیم نهفته دارند، درک این معنی مشکل نیست. در آیه ۶ و ۷ سوره همزه می‌خوانیم: «آتش برافروخته الهی است * آتشی که از دلها سر می‌زند».

نکته‌ها

۱. چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند
همان‌طور که از لفظ «معجزه» پیداست، پیامبر باید قدرت بر انجام اعمال خارق‌العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند. پیامبری که دارای معجزه است، لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند. او باید نشانه‌ی درستی گفتار خود را معجزه‌ی خویش معرفی نماید تا اگر دیگران می‌توانند همانند آن را بیاورند. این کار را در اصطلاح «تحدی» گویند.

۲. قرآن معجزه‌ی جاودانی پیامبر اسلام (ص)
از میان معجزاتی که از پیامبر اسلام (ص) صادر شده، قرآن برترین سند حقیقت اوست چرا که قرآن معجزه‌ی «گویا»، «جاودانی»، «جهانی» و «روحانی» است. پیامبران پیشین می‌باید همراه معجزات خود باشند. در حقیقت، معجزات آنها

زیان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می‌کرد. این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام غیر از قرآن نیز صادق است. ولی قرآن یک معجزه گویاست نیازی به معرفتی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می‌کند، مخالفان را به مبارزه می‌خواند محکوم می‌سازد و از میدان مبارزه پیروز بیرون می‌آید. بدین‌رو، با گذشت قرن‌ها از وفات پیامبر(ص) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می‌دهد. هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون.

جاودانی و جهانی بودن

قرآن مرز زمان و مکان را درهم شکسته و همچنان به همان شکلی که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می‌کند. پیداست هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت. روشن است که یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

روحانی بودن قرآن

امور خارق‌العاده‌ای که از پیامبران پیشین به‌عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده معمولاً جنبه جسمانی داشته؛ زنده کردن مردگان، سخن گفتن نوزاد در گاهواره و... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند ولی الفاظ قرآن که از حروف الفبا و کلمات معمولی ترکیب یافته، در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، اندیشه‌ها را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید. معجزه‌ای که تنها با افکار و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

ویژگی نعمتهای بهشتی

(آیه ۲۵) از آنجا که در آیه قبل کافران و منکران قرآن به عذاب دردناکی تهدید

شدند، در این آیه سرنوشت مؤمنان را بیان می‌کند تا - همان‌گونه که روش قرآن است - با مقابله این دو با هم حقیقت روشن شود. می‌فرماید: «به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاری است» (و بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آن است و هرگز قطع نمی‌شود، و باغهای بهشت چنین است.

سپس ضمن اشاره به میوه‌های گوناگون این باغها می‌گوید: «هر زمان که میوه‌ای از آن، به آنان داده شود، می‌گویند: این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود» ولی اینها چقدر از آنها بهتر و عالی‌تر است (كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالَوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ).

سپس می‌افزاید: «و میوه‌هایی که برای آنها آورده می‌شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند» (وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا).

چنان در درجه اعلا قرار دارند که نمی‌شود یکی را بر دیگری ترجیح داد. آخرین نعمت بهشتی که در این آیه به آن اشاره شده همسران است. می‌فرماید: «و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است» (وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ). پاک از آلودگی‌هایی که در این جهان ممکن است داشته باشند، پاک از نظر روح و قلب و پاک از نظر جسم و تن.

در پایان آیه می‌فرماید: «و جاودانه در آن خواهند بود» (وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

نکته‌ها:

۱. همسران پاک

تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده وصف «مطهّرة» (پاک و پاکیزه) است. اشاره به اینکه اولین و مهم‌ترین شرط همسر، پاکی و پاکیزگی است. حدیث معروفی که از پیامبر (ص) نقل شده نیز این حقیقت را روشن می‌کند آنجا که

می فرماید: «از گیاهان سرسبزی که بر مزبله‌ها می‌روید بپرهیزید!»
عرض کردند: ای پیامبر، منظور شما از این گیاهان چیست؟
فرمود: «زن زیبایی است که در خانواده آلوده‌ای پرورش یافته.»

۲. نعمتهای مادی و معنوی در بهشت

گرچه در بسیاری از آیات قرآن سخن از نعمتهای مادی بهشت است ولی در کنار آن به نعمتهای معنوی مهم‌تری نیز اشاره شده است. مثلاً در آیه ۷۲ سوره توبه می‌خوانیم: «خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکنهای پاکیزه‌ای در این بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته)؛ و (خشنودی و) رضای خدا (از همه اینها) برتر است؛ و پیروزی بزرگ، همین است.»

شان نزول:

(آیه ۲۶) هنگامی که در آیات قرآن مثللهایی به «ذباب» (مگس) و «عنکبوت» نازل گردید، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده زبان به انتقاد گشودند که این چگونه وحی آسمانی است که سخن از «عنکبوت» و «مگس» می‌گوید؟ آیه نازل شد.

تفسیر: آیا خدا هم مثال می‌زند

آیه می‌گوید: «خداوند از اینکه به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کم‌تر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا).

مثال وسیله‌ای برای تجسّم حقیقت است. گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است، بلاغت سخن ایجاب می‌کند که برای نشان دادن ضعف آنها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند. مثلاً در آیه ۷۳ سوره حج می‌خوانیم: «ای

مردم، مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست‌به‌دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان).»

در اینکه منظور از «فما فوقها» (پشه یا بالاتر از آن) چیست؟ مفسران دو گونه تفسیر کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: منظور بالاتر از آن در کوچکی است زیرا در مقام بیان کوچکی مثال است و برتری نیز از این نظر می‌باشد. مثل اینکه به کسی بگوییم چرا برای یک تومان این همه زحمت می‌کشی شرم نمی‌کنی؟ او می‌گوید شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می‌کشم حتی برای یک ریال!

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد بالاتر از نظر بزرگی است. یعنی خداوند هم مثالهای کوچک را مطرح می‌کند و هم مثالهای بزرگ را - تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. سپس آیه می‌فرماید: «آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان» (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ).

آنها در پرتو ایمان و تقوا از لجاجت و عناد و کینه‌توزی با حق دورند.

«و اما آنها که راه کفر را پیموده‌اند (این موضوع را بهانه کرده) می‌گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می‌کند» (وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا).

خداوند می‌فرماید: «ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد» (وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ).

منظور از «فاسقین» کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون نهاده‌اند زیرا «فسق» از نظر لغت به معنی خارج شدن هسته از درون خرما است سپس در این معنی توسعه داده شده و به کسانی که از جاده بندگی خداوند بیرون می‌روند اطلاق شده است.

هدایت و اضلال الهی

به شهادت آیات متعددی از قرآن «هدایت» به معنی فراهم آوردن وسایل سعادت و «اضلال» به معنی از بین بردن زمینه‌های مساعد است بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.

این فراهم ساختن اسباب که نام آن را توفیق می‌گذاریم، یا برهم زدن اسباب که نام آن را سلب توفیق می‌گذاریم، نتیجه اعمال انسانهاست که این امور را در پی دارد. بنابراین اگر خداوند به کسانی توفیق هدایت می‌دهد یا از کسانی توفیق را سلب می‌کند نتیجه اعمال خودشان است.

زیانکاران واقعی

(آیه ۲۷) از آنجا که در آیه قبل سخن از اضلال فاسقان بود، در این آیه با ذکر سه صفت فاسقان را معرفی می‌کند:

۱. «کسانی (هستند) که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند»
«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ».

در واقع انسانها پیمانهای مختلفی با خدا بسته‌اند. پیمان توحید و خداشناسی، پیمان عدم تبعیت از شیطان و هوای نفس؛ فاسقان این پیمانها را شکسته و از خواسته‌های دل و شیطان پیروی می‌کنند.

این پیمان کجا و چگونه بسته شد

خداوند هر موهبتی به انسان ارزانی می‌دارد، همراه آن پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد. به او چشم می‌دهد یعنی با این چشم حقایق را ببین، گوش می‌دهد یعنی صدای حق را بشنو... به این ترتیب هرگاه انسان از آنچه در درون فطرت اوست بهره نگیرد، یا از نیروهای خداداد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است. آری فاسقان همه یا قسمتی از این پیمانهای فطری الهی را زیر پا می‌گذارند.

۲. «و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده» (وَ يَقْطَعُونَ

مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ).

این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، ارتباط با رهبران الهی و رابطه با خداست.

۳. «و در روی زمین فساد می‌کنند» (و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ).

در پایان آیه می‌گوید: «اینها زیانکارانند» (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

چه زیانی از این برتر که انسان سرمایه‌های مادی و معنوی خود را در طریق فنا و نیستی و بدبختی به کار برد؟

اهمیت صلۀ رحم در اسلام

آیه فوق از احترام به پیوندهای الهی سخن می‌گفت که پیوند خویشاوندی یک مصداق روشن آن است.

اسلام نسبت به صلۀ رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشاوندان و بستگان را به شدت نهی کرده است. زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجّاد (ع) به فرزندش نصیحت می‌کند می‌فرماید: «بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را دور از رحمت خدا شمرده است.»

نعمت اسرار آمیز حیات

(آیه ۲۸) قرآن دلایلی را که در گذشته (آیه ۲۱ و ۲۲ همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود تکمیل می‌کند. در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطه‌ای آغاز کرده که برای کسی جای انکار باقی نمی‌گذارد و آن مسأله حیات و زندگی است. می‌فرماید: «چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي) بودید، و او شما را زنده کرد» (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ).

قرآن یادآوری می‌کند که قبل از این، شما اجسام بی‌روحي بودید، اکنون دارای

نعمت حیات و هستی می‌باشید، اعضا و دستگاہهای مختلف، حواس و ادراک به شما داده است. این مسأله اسرارآمیز که افکار دانشمندان و کوششهایشان از درک آن عاجز مانده، بزرگ‌ترین سند اثبات وجود خداست.

بعد از یادآوری نعمت حیات، دلیل آشکار دیگری را یادآور می‌شود و آن مسأله مرگ است. می‌گوید: «سپس شما را می‌میراند» (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ).

آری آفریننده حیات همان آفریننده مرگ است چنانکه در آیه ۲ سوره مُلک می‌خوانیم: «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید.»

قرآن بعد از ذکر دو دلیل روشن بر وجود خدا، به ذکر مسأله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته می‌گوید: «و بار دیگر شما را زنده می‌کند» (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ).

البته زندگی پس از مرگ جای تعجب نیست و با توجه به دلیل اول - یعنی اعطای حیات به موجود بی‌جان - پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسان‌تر است، هرچند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی‌انتهاست مفهومی ندارد.

و در پایان آیه می‌گوید: «سپس به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

مقصود از رجوع به‌سوی پروردگار، بازگشت به‌سوی نعمتهای خداوند می‌باشد. یعنی در روز رستاخیز به نعمتهای خداوند بازگردانده می‌شوید.

(آیه ۲۹) پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدأ و معاد، به یکی دیگر از نعمتهای خداوند اشاره کرده می‌گوید: «او (خدایی) است که همه آنچه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد برای شما آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).

به این ترتیب، ارزش وجودی انسانها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می‌کند.

در قرآن آیات فراوانی می‌یابیم که انسان را هدف نهایی آفرینش موجودات جهان معرفی می‌کند.

بار دیگر به دلایل توحید بازمی‌گردد می‌گوید: «سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتّب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است» (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). جمله «استوی» از ماده «استواء» به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است.

مقصود از آسمانهای هفتگانه معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است. از آیات قرآن استفاده می‌شود که کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می‌بینیم همه جزء آسمان اول است و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می‌دهند. شاهد این سخن آیه ۱۲ سوره فصلت است که می‌گوید: «و آسمان پایین را با چراغهایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم.»

اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و شاید علوم در آینده از روی آن پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر به هر نسبت که پیش می‌رود از عجایب آفرینش تازه‌هایی را به دست می‌آورد.

انسان نماینده خدا در زمین

(آیه ۳۰) در آیات گذشته خواندیم که خدا مواهب زمین را برای انسان آفریده است. در این سلسله آیات که از آیه ۳۰ شروع و به آیه ۳۹ پایان می‌یابد، سه مطلب اساسی مطرح شده است:

۱. خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفت‌وگویی که آنها با خداوند داشته‌اند.
 ۲. دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان.
 ۳. تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید سپس توبه آدم و زندگی او و فرزندانش در زمین.
- این آیه از نخستین مرحله سخن می‌گوید. خواست خداوند چنین بود که در روی

زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان.

نخست می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد» (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً).

«خلیفه» به معنی جانشین است. در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است، همان‌گونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند، مقصود خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است. سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبدأ فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، متناسب همین معنی است چراکه نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

خدا می‌خواست موجودی بیافریند که گل سرسبد عالم هستی باشد و شایسته مقام خلافت الهی و نماینده «الله» در زمین گردد.

سپس آیه مورد بحث می‌افزاید: فرشتگان به عنوان سؤال برای درک حقیقت، «گفتند: (پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ».

«زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است، «تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم» (وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ).

خداوند در اینجا پاسخی داد که توضیح آن در مراحل بعد آشکار گردید. «فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» (قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

آنها فکر می‌کردند اگر هدف عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بی‌خبر از اینکه عبادت آنها با توجه به اینکه شهوت و غضب و خواسته‌های گوناگون در وجودشان

راه ندارد، با عبادت و بندگی انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می‌کند، تفاوت فراوانی دارد.

آنها چه می‌دانستند که از نسل این آدم، پیامبرانی همچون محمد و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و ائمه اهل بیت (ع) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدا می‌دهند، قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت. افرادی که گاه یک ساعت تفکر آنها برابر با سالها عبادت فرشتگان است.

فرشتگان در بوتۀ آزمایش

(آیه ۳۱) آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوق‌العاده‌ای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته قرآن «سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت» (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا).

و این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی، افتخار بزرگی برای آدم بود.

در حدیثی آمده که از امام صادق (ع) درباره این آیه سؤال کردند. فرمود: «منظور زمینها، کوهها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها (و تمامی موجودات) می‌باشد.» سپس امام (ع) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند فرمود: «حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد.»

همچنین استعداد نامگذاری اشیا را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیا را نامگذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند.

«بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید» (ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۳۲) فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند، در برابر این آزمایش

فرو ماندند. بدین رو «عرض کردند: منزّهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم» (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا). «تو دانا و حکیمی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۳۳) در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسامی موجودات و اسرارشان را شرح دهد. «(خداوند) فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن» (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ).

«هنگامی که آنان را آگاه کرد (خداوند) فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟ و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید» (فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).

در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع این انسان سر تسلیم فرود آوردند و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها اوست.

در اینکه خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود، باید بگوییم تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشت. یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت.

اطلاق واژه «تعلیم» در قرآن به تعلیم تکوینی، در جای دیگر نیز آمده است. در آیه ۴ سوره الرّحمن می‌فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (به او بیان را آموخت). این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن استعداد ویژه فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می‌نمود آنها همین فضیلت آدم را پیدا می‌کردند. باید توجه داشت که ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری این همه علوم در آنها نبود بلکه برای هدف دیگری آفریده شده بودند. فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند گرچه در آغاز فکر می‌کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند ولی خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت آنها را با آدم روشن ساخت.

آدم در بهشت

(آیه ۳۴) قرآن در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته می‌گوید: «و (یادکن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید» (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ). «همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید» (فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ).

او استکبار کرد «و (به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد» (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ).

آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام اوست که پس از تکمیل خلقتش تمام فرشتگان مأمور می‌شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند. به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است شایسته هر نوع احترامی است.

ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می‌داند چه اندازه کرنش می‌کنیم، پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی.

نکته‌ها:

۱. چرا ابلیس مخالفت کرد

می‌دانیم «شیطان» اسم جنس است شامل نخستین شیطان و همه شیطانها می‌شود ولی «ابلیس» اسم خاص است و اشاره به شیطانی است که اغواگر آدم شد. او - طبق صریح آیات قرآن - از جنس فرشتگان نبود بلکه در صف آنها قرار داشت. او از طایفه جن بود که مخلوق مادی است.

انگیزه او در این مخالفت، کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکرش چیره شد. او می‌پنداشت که از آدم برتر است و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد. نه تنها عملاً عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز

معرض بود. به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد و آتش به خرمن هستی او افکند. کبر و غرور از این آثار بسیار دارد.

جمله «کان من الکافرین» نشان می‌دهد که او قبل از این فرمان نیز خط خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان پروردگار جدا کرده بود و فکر استکبار در سر می‌پروراند.

۲. آیا سجده برای خدا بود یا آدم

بی‌شک «سجده» به معنی «پرستش» برای خداست و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم. بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند بلکه سجده برای خدا بود و به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی. یا اینکه برای آدم سجده کردند اما سجده به معنی «خضوع» نه پرستش.

از امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت شده است: «سجده فرشتگان، پرستش خداوند از یک سو و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود چرا که ما در صلب آدم بودیم.»

(آیه ۳۵) بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان، به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزینند. قرآن می‌فرماید: «و گفتیم تو ای آدم! با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمتهای) آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید» (وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا).^۱

«(اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد» (وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

۱. «رغد» به معنی فراوان، گسترده و گوارا است. جمله «حیث شئتما» اشاره به این است که از هر جای بهشت یا از هر نوع از میوه‌ها که میل داشتید استفاده کنید.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که آدم برای زندگی روی زمین آفریده شده بود ولی در آغاز، خداوند او را در بهشت که یکی از باغهای پر نعمت این جهان بود، ساکن نمود.

شاید علت این بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین آشنایی نداشت و تحمل زحمتهای آن بدون مقدمه برای او مشکل بود. او در این محیط باید تکامل یابد و بداند زندگی روی زمین همراه با برنامه‌ها و تکالیف و مسؤولیتهاست که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت و سرباز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی است.

این یک سلسله تعلیمات لازم بود که باید فراگیرد و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد.

(آیه ۳۶) در اینجا «آدم» در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع قرار گرفت ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش برندارد، به وسوسه‌گری مشغول شد. قرآن می‌فرماید: «پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد» (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ).

آری از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود، بر اثر فریب شیطان اخراج شدند.

قرآن می‌فرماید: «و (در این هنگام) به آنها گفتیم: همگی (به زمین) فرود آید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود» (و قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

منظور از هبوط و نزول آدم به زمین، نزول مقامی است نه مکانی. یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پایین آمد.

«و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره‌برداری خواهد بود» (وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ).

آدم متوجه شد راستی به خویشان ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت،

به خاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های شیطان بیرون رانده شده. درست است که آدم معصوم از گناه بود ولی هرگاه ترک اولی از پیامبر سرزند، خداوند نسبت به او سخت می‌گیرد همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند. و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت.

نکته‌ها:

۱. بهشت آدم کدام بهشت بود

ظاهر این است که بهشت موعود نیکان و پاکان نبود بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح‌افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است زیرا بهشت موعود قیامت نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به جاودانگی آن اشاره شده و بیرون رفتن از آن ممکن نیست. دوم اینکه ابلیس آلوده و بی‌ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود. سوم اینکه در روایاتی که از سوی اهل بیت (ع) به ما رسیده این موضوع صریحاً آمده است.

یکی از روایان حدیث می‌گوید: از امام صادق (ع) راجع به بهشت آدم پرسیدم. امام (ع) فرمود: «باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تابید و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن رانده نمی‌شد.»

۲. مقصود از شیطان در قرآن چیست

واژه «شیطان» از ماده «شطن» گرفته شده و شاطن به معنی خبیث و پست آمده است. شیطان به موجود سرکش و متمرد اطلاق می‌شود اعم از انسان یا جن و یا جنبندها و دیگر و به معنی روح شریر و دور از حق نیز آمده است. باید دانست که «شیطان» به هر موجود مودبی و منحرف‌کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می‌گویند و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است. از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می‌آید که شیطان به موجود مودبی و

مضر گفته می‌شود. موجودی که از راه راست برکنار بوده و درصدد آزار دیگران است. موجودی که سعی می‌کند ایجاد دودستگی نماید و اختلاف و فساد ایجاد کند. در آیه ۹۱ سوره مائده می‌فرماید: «شیطان می‌خواهد در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند.»

از طرفی می‌بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده بلکه به انسانهای شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است. در آیه ۱۱۲ سوره انعام می‌فرماید: «این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.»

۳. خدا چرا شیطان را آفرید

اگر شیطان موجود اغواگر است چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست؟ خداوند شیطان را، شیطان نیافرید. به این دلیل که سالها همنشین فرشتگان و برفطرت پاک بود سپس از آزادی سوءاستفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد. دوم اینکه از نظر سازمان آفرینش، وجود شیطان برای افراد باایمان و کسانی که می‌خواهند راه حق را بپویند زیانبخش نیست بلکه وسیله پیشرفت و تکامل است چه اینکه پیشرفت و ترقی و تکامل، همواره در میان تضادها صورت می‌گیرد.

بازگشت آدم به سوی خدا

(آیه ۳۷) بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد. لطف خدا به یاری او شتافت و چنانکه قرآن در این آیه می‌گوید: «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد). و خداوند توبه او را پذیرفت» (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ).

«چراکه او توبه‌پذیر و مهربان است» (إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

«توبه» به معنی بازگشت است و در لسان قرآن به معنی بازگشت از گناه می‌آید زیرا هر گناهکاری در حقیقت از پروردگارش فرار کرده، هنگامی که توبه می‌کند

به سوی او باز می‌گردد.

خداوند نیز در حالت عصیان بندگان، گویی از آنها روی گردان می‌شود، هنگامی که خداوند به توبه توصیف می‌شود، مفهومش این است که نظر لطف و رحمت و محبتش را به آنها باز می‌گرداند.

معروف این است که «کلمات» و سخنانی را که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد، جملات سوره اعراف آیه ۲۳ می‌باشد. «گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.»

بعضی گفته‌اند منظور از کلمات، این دعا بوده است:

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَارْحَمْنِي إِنَّكَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبِّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

در روایات متعددی که از طریق اهل بیت (ع) وارد شده می‌خوانیم که مقصود از «کلمات» تعلیم اسماء بهترین مخلوقات خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بوده است. آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را بخشید.

تفسیرهای فوق منافاتی با هم ندارند.

(آیه ۳۸) توبه آدم پذیرفته شد ولی اثر وضعی کار او که هبوط به زمین بود، تغییر نیافت. قرآن می‌فرماید: «گفتیم: همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند» (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

(آیه ۳۹) «و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و

همیشه در آن خواهند بود» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

یاد نعمتهای خدا

(آیه ۴۰) از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و خلافت آنها در زمین سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن به رنج و بدبختی شباهت زیادی به داستان آدم دارد، خداوند در این آیه روی سخن را به بنی اسرائیل کرده می‌گوید: «ای فرزندان اسرائیل، نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم، و (در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید!» (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ).^۱

در حقیقت، این سه دستور (یادآوری نعمتهای الهی، وفای به عهد پروردگار و نافرمانی او) اساس تمام برنامه‌های الهی را تشکیل می‌دهد. جمله «ایای فارهبون» تأکیدی است بر این مطلب که در راه وفای به پیمانهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترسید. این انحصار را از کلمه «ایای» که مقدم بر جمله «فارهبون» است، استفاده می‌کنیم.

چرا یهودیان را بنی اسرائیل می‌گویند

اسرائیل یکی از نامهای یعقوب، پدر یوسف می‌باشد. در علت نامگذاری یعقوب به این نام، مورخان غیرمسلمان مطالبی گفته‌اند که با خرافات آمیخته است. قاموس کتاب مقدس می‌نویسد: «اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت!» وی می‌افزاید: «این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارعه (کشتی گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید!»

۱. در اینکه پیمانهای خدا با یهود چه بوده رک: آیه ۸۳ و ۸۴ همین سوره و آیه ۱۲ سوره مائده.

دانشمندان ما مانند مفسّر معروف، «طبرسی» در مجمع‌البیان در این باره می‌نویسد: «اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم (ع) است...» او می‌گوید: «اسر به معنی عبد و ئیل به معنی الله است و این کلمه مجموعاً معنی عبدالله را می‌بخشد.»

بدیهی است داستان کشتی گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند یا با خود خداوند که در تورات تحریف یافته کنونی دیده می‌شود، یک داستان ساختگی و کودکانه است که از شأن یک کتاب آسمانی به دور است. و این خود، یکی از مدارک تحریف تورات کنونی است.

شأن نزول:

(آیه ۴۱) از امام باقر (ع) روایت شده است: حئی بن اخطب، کعب بن اشرف و جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی از طرف یهودیان برای آنها ترتیب داده می‌شد. آنان حئی را ضعیف نبودند که این منفعت مختصر به خاطر قیام پیامبر اسلام (ص) از میان برود. به این دلیل - و دلایل دیگر - آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر (ص) بود، تحریف کردند. این همان «ثمن قلیل» و بهای کم است که قرآن در این آیه به آن اشاره می‌نماید.

تفسیر: سودپرستی یهود

به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود و از جمله آن پیمان ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمانهای او بود، در این آیه و دو آیه بعد به نه بخش از دستورهایی که به یهود داده شده اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «و به آنچه نازل کرده‌ام [= قرآن] ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتابهای شماست مطابقت دارد» (وَءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ).

اکنون که می‌بینید صفات این پیامبر و ویژگیهای قرآن کاملاً منطبق بر بشاراتی است که در کتب آسمانی شما آمده و با آن هماهنگی دارد چرا به آن ایمان

نمی‌آورید؟

سپس می‌گوید: «و نخستین کافر به آن نباشید» (وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ). یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب کافر شوند جای تعجب نیست، عجیب کفر و انکار شماست که اهل کتابید و در کتاب آسمانی شما بشارت ظهور چنین پیامبری داده شده است.

آری بسیاری از یهودیان مردمی لجوجند و اگر این لجاجت نبود باید خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.

در سومین جمله می‌گوید: «و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید» و به خاطر درآمد مختصری، نشانه‌های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید (وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا).

در چهارمین دستور می‌گوید: «و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید» (نه از مردم!) (وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ).

از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از مخالفت فرمان من بترسید.

(آیه ۴۲) در پنجمین دستور می‌فرماید: «و حق را با باطل نیامیزید» (وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ).

در ششمین دستور از کتمان حق نهی کرده می‌گوید: «و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید» (وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۴۳) سرانجام هفتمین و هشتمین و نهمین دستور را بازگو می‌کند می‌فرماید: «و نماز را به پا دارید و زکات را پردازید، و همراه رکوع‌کنندگان رکوع کنید و نماز را با جماعت بگزارید» (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ).

قابل توجه اینکه نمی‌گوید نماز بخوانید، می‌گوید: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (نماز را به پا دارید). یعنی تنها خودتان نمازخوان نباشید بلکه چنان کنید که آیین نماز در جامعه انسانی برپا شود و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: تعبیر «أقیموا» اشاره به این است که نماز شما فقط اذکار و اوراد نباشد بلکه آن را به‌طور کامل به‌پا دارید که مهم‌ترین رکن آن حضور قلب در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است. در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده سپس پیوند با مخلوق (زکات) و سرانجام پیوند همه مردم با هم در راه خدا.

به دیگران توصیه می‌کنید اما خودتان چرا
(آیه ۴۴) علما و دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد (ص) مردم را به ایمان به وی دعوت می‌کردند و بعضی از علمای یهود به بستگان خود - که اسلام آورده بودند - توصیه می‌کردند به ایمان خویش باقی بمانند ولی خودشان ایمان نمی‌آوردند. بدین رو قرآن آنها را بر این کار مذمت کرده می‌گوید: «آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید» (اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ).
«با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!» (وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر اسلام (ص) اعتراف کنند کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند. از این رو صفات پیامبر اسلام (ص) را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند. اصولاً یک برنامه اساسی به‌خصوص برای علما و مبلغین این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند همان‌گونه که در حدیث معروف از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود.» (آیه ۴۵) قرآن برای اینکه انسان بتواند بر امیال و خواسته‌های دل پیروز گردد و حبّ جاه و مقام را از سر بیرون کند، در این آیه می‌گوید: «از صبر و نماز یاری جوید» و با استقامت و مهار هوسهای درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ).

سپس می‌افزاید: «و این کار، جز برای خاشعان، گران است» (وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ).

(آیه ۴۶) در این آیه خاشعان را چنین معرفی می‌کند: «آنها کسانی هستند که می‌دانند دیدارکننده پروردگار خویشند و به سوی او باز می‌گردند» (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنََّّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

«یظنون» از ماده «ظن» گاه به معنی گمان و گاه به معنی یقین می‌آید. در اینجا به معنی ایمان و یقین قطعی است زیرا ایمان به لقاء الله، حالت خداترسی و احساس مسؤلیت را در انسان ایجاد می‌نماید. این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که انسان را به انجام مسؤلیتها و حق و عدالت دعوت می‌کند.

نکته‌ها:

۱. لقاء الله چیست

تعبیر «لقاء الله» بارها در قرآن مجید آمده است که به معنی حضور در صحنه قیامت می‌باشد. منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند، ملاقات حسی مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست چراکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم دیده شود بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت خداوند در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای اوست یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است زیرا انسان گاه به جایی می‌رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند به طوری که تردیدی برای او باقی نمی‌ماند.

این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس، در این دنیا برای گروهی پیدا شود. ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود چراکه آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا چنان آشکار است که هر کوردلی ایمان قطعی پیدا می‌کند.

۲. راه پیروزی بر مشکلات

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دورکن اساسی لازم است: یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه‌گاه محکم برونی. در آیات فوق به این دورکن اساسی با تعبیر «صبر» و «صلوة» اشاره شده است. صبر حالت استقامت و شکیبایی در برابر مشکلات است و نماز پیوند با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه‌گاه محکم. در حدیثی امام صادق (ع) فرمود: «هنگامی که با غمی از غم‌های دنیا روبه‌رو می‌شوید، وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید زیرا خداوند دستور داده وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.»

خیالهای باطل یهود

(آیه ۴۷) در این آیه بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی‌اسرائیل کرده و نعمتهای خدا را به آنها یادآور می‌شود می‌فرماید: «ای بنی‌اسرائیل، نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید» (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ).

این نعمتها دامنه گسترده‌ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهایی از چنگال فرعونیان و بازیافتن عظمت و استقلال، همه را شامل می‌شود.

سپس از میان این نعمتها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان خودشان که ترکیبی از نعمتهای مختلف است، اشاره کرده می‌گوید: «و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم» (وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

(آیه ۴۸) در این آیه، قرآن بر خیالهای باطل یهود خطاً بطلان می‌کشد زیرا آنها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت خواهند کرد، یا گمان می‌کردند می‌توان برای گناهان فدیة و بدل تهیه نمود همان‌گونه که در این جهان متوسل به رشوه می‌شدند.

آیه می‌فرماید: «و از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد» (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا).

«و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود» (وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ).

«و نه غرامت از او قبول خواهد شد» (وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«و نه یاری می‌شوند» (وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

خلاصه حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی‌کند. در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می‌فرماید: «در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

در حقیقت، آیه فوق اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است که برای نجات مجرمان از مجازات از راه‌های مختلفی وارد می‌شوند: گاه کسی جریمه دیگری را می‌پذیرد و آن را ادا می‌کند. اگر این معنی ممکن نشد متوسل به شفاعت می‌گردد و اشخاصی را برمی‌انگیزد که از او شفاعت کنند. باز اگر این هم نشد سعی می‌کنند که با پرداخت غرامت خود را آزاد سازند.

اینها راه‌های مختلف فرار از مجازات در دنیاست، ولی قرآن می‌گوید اصول حاکم بر مجازاتها در قیامت به کلی از این امور جداست، تنها راه نجات، پناه بردن به سایه ایمان و تقوا و استمداد از لطف پروردگار است.

بررسی عقاید بت پرستان یا منحرفین اهل کتاب نشان می‌دهد که این گونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده است. مثلاً در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم وجه نقدی به غسل‌دهنده میت می‌دادند و آن را اجرت نقل و انتقال به بهشت می‌نامیدند. در حالات یهود نیز می‌خوانیم که برای کفاره گناهانشان قربانی می‌کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می‌کردند.

قرآن و مسأله شفاعت^۱

بی‌شک مجازاتهای الهی - چه در این جهان و چه در قیامت - جنبه انتقامی ندارد بلکه ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانهاست. بنابراین هر چیز که این ضامن اجرا را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرأت

۱. کلمه «شفاعت» از ریشه «شفع» به معنی جفت و «صَمُّ الشَّيْءِ إِلَىٰ مِثْلِهِ» گرفته شده و نقطه مقابل آن «وتر» به معنی فرد است، سپس به ضمیمه شدن شخص برتر و قوی‌تر برای کمک به فرد ضعیف‌تر اطلاق گردیده است.

و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی و تقوا بازگردند. «شفاعت» در معنی صحیح آن برای حفظ همین تعادل و وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرأت بر گناه است.

کسانی که جنبه‌های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک نکرده‌اند، گاه آن را با توصیه و پارتی‌بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می‌دانند، و گاه - مانند وهابیان - آیه فوق را که می‌گوید: «و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود.» بدون توجه به آیات دیگر، دستاویز قرار داده و شفاعت را انکار کرده‌اند.

شرایط شفاعت

آیات شفاعت به خوبی نشان می‌دهد که این مسأله از نظر منطق اسلام دارای قیود و شرایطی از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می‌شود از یک سو، شخص شفاعت‌شونده از سوی دیگر و شخص شفاعت‌کننده از سوی سوم است که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می‌سازد. مثلاً گناهانی مانند ظلم و ستم از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌گوید ظالمان «شفیع مطاعی» ندارند. از طرف دیگر، طبق آیه ۲۸ سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده‌اند و طبق آیه ۸۷ سوره مریم دارای «عهد الهی» هستند.

این دو عنوان، همان‌گونه که از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده استفاده می‌شود، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر، اعتراف به حسنات و سیئات (نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد) و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه‌اش این است که خود را از صف ستمگران که هیچ

اصل مقدّسی را به رسمیت نمی‌شناسند، بیرون آورد و به تجدیدنظر در برنامه‌های خود وا دارد.

در مورد شفاعت‌کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ)¹.

به این ترتیب، شفاعت‌شونده باید نوعی ارتباط و پیوند با شفاعت‌کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجّه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

نعمت آزادی

(آیه ۴۹) این آیه به یکی دیگر از نعمتهایی که خداوند به بنی‌اسرائیل ارزانی داشته اشاره می‌کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است. می‌فرماید: «و نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم» (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ).

«که همواره شما را به بدترین صورت آزار می‌دادند» (يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

«پسران شما را سر می‌بریدند، و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشتند» (يَذْبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ).

«و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود» (وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

«یسومون» فعل مضارع از ماده «سوم» به معنی دنبال چیزی رفتن است و چون فعل مضارع معنای دوام و استمرار را می‌بخشد درمی‌یابیم که بنی‌اسرائیل به طور مداوم زیر شکنجه فرعونیان بوده‌اند.

قرآن این موضوع را یک آزمایش بزرگ، برای بنی‌اسرائیل می‌شمرد - یکی از معانی بلاء آزمایش است.

۱. سورة زخرف آیه ۸۶

این احتمال نیز وجود دارد که بلاء در اینجا به معنی مجازات باشد زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند و کفران کردند و خدا آنها را مجازات کرد.

بردگی دختران در آن روز و امروز

قرآن زنده‌گذاران دختران و سربریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب می‌خواند و آزادی از این شکنجه را نعمت می‌شمارد. گویا می‌خواهد هشدار دهد که انسانها باید سعی کنند آزادی صحیح خویش را به هر قیمت که هست به دست آورند و حفظ نمایند. علی(ع) در گفتار خود به این مطلب اشاره می‌فرماید: «زنده بودن و زیردست بودن برای شما مرگ است و مرگ برای شما در راه به دست آوردن آزادی زندگی است.»

دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که فرعون با استبداد مخصوص خود، پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می‌گرفت و دختران آنها را آزاد می‌گذارد ولی در دنیای امروز زیر عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می‌شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده درمی‌آیند.

نجات از چنگال فرعونیان

(آیه ۵۰) از آنجا که در آیه قبل به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان اشاره شد، این آیه توضیحی بر چگونگی این نجات است. می‌فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم» (وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ).

«و شما را نجات دادیم؛ و فرعونیان را غرق ساختیم؛ در حالی که شما تماشا می‌کردید» (فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره‌های متعددی از قرآن آمده است از جمله: سوره اعراف آیه ۱۳۶، انفال آیه ۵۴، اسراء آیه ۱۰۳، شعراء آیه ۶۳ و ۶۶، زخرف آیه ۵۵ و دخان آیه ۱۷ به بعد.

در این سوره‌ها جزییات این ماجرا شرح داده شده ولی در این آیه فقط اشاره‌ای از نظر نعمت و لطف خداوند به بنی اسرائیل شده تا آنها را به پذیرش اسلام، آیین نجات‌بخش جدید، تشویق کند.

در ضمن این آیه درسی است برای انسانها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی‌زوال اعتماد داشته باشند و در مسیر صحیح از هیچ‌گونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سخت‌ترین دقیق، خداوند یار و مددکار آنهاست.

بزرگ‌ترین انحراف بنی اسرائیل

(آیه ۵۱) قرآن در این آیه و سه آیه بعد، از بزرگ‌ترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان سخن می‌گوید و آن انحراف از اصل توحید به شرک و گوساله‌پرستی است. می‌فرماید: «و (به‌یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم» (وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً).

و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد و میعاد سی شبه به چهل شب تمدید شد. «سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید» (ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ).^۱

(آیه ۵۲) خداوند می‌فرماید: «سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید شکر (این نعمت را) به‌جا آورید» (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (آیه ۵۳) در ادامه آیه قبل می‌فرماید: «و (نیز به‌خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم، تا هدایت شوید» (وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

«کتاب» اشاره به تورات و «فرقان» اشاره به معجزاتی است که خداوند در اختیار موسی گذارد زیرا فرقان به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می‌کند.

(آیه ۵۴) سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می‌گوید: «و زمانی را که موسی به

۱. شرح این ماجرا در سوره‌ اعراف از آیه ۱۴۲ به بعد و در سوره طه آیه ۸۶ خواهد آمد.

قوم خود گفت: ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید» (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ).

«پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود بازگردید» (فَتَوَبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ). «بارئ» به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می‌باشد زیرا آفریدگار، مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می‌سازد. اشاره به اینکه دستور توبه شدید را همان کسی می‌دهد که آفریننده شماست. «و خود را [= یکدیگر را] به قتل برسانید» (فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ). «این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ). «سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه‌پذیر و مهربان است» (فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

گناه عظیم و توبه بی سابقه

بی‌شک پرستش گوساله سامری عمل کوچکی نبود. ملتی که بعد از مشاهده آیات خدا و معجزات موسی (ع) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان اصل اساسی توحید و آیین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند، اگر این موضوع برای همیشه از مغزشان ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد و بعد از هر فرصتی به خصوص پس از مرگ موسی ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آیین او به خطر افتد. از این رو ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه زیادی از گناهکاران، به دست خودشان، صادر شد.

این فرمان باید به شکل خاصی اجرا شود. یعنی خودشان شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات، موسی دستور داد در یک شب تاریک، همه کسانی

که گوساله پرستی کرده بودند، غسل کنند و کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند.

شاید تصوّر شود که این توبه چرا با خشونت انجام گیرد آیا ممکن نبود خداوند بدون خونریزی توبه آنها را قبول فرماید؟

از سخنان بالا روشن می شود که مسأله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسأله ساده ای نبود. در حقیقت، اصول ادیان آسمانی را می توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد. تزلزل این اصل برابر است با از میان رفتن تمام مبانی دین. اگر مسأله گوساله پرستی ساده تلقی می شد شاید سنتی برای آیندگان می گشت. از این رو باید چنان گوشمالی به آنها داد که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و هرگز کسی بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد.

تقاضای عجیب

(آیه ۵۵) این آیه نشان می دهد بنی اسرائیل چگونه مردمی لجوج و بهانه گیر بودند که مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت. می فرماید: «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: ای موسی، ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً).

این درخواست ممکن است به خاطر جهل آنها بوده چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند. و یا به خاطر لجاجت و بهانه جویی بوده است که یکی از ویژگیهای این قوم می باشد.

به هر حال، چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا، که آنها تاب مشاهده آن را ندارند، ببینند و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببینند تا چه رسد به ذات پاک پروردگار. صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت، آن چنان همه را در وحشت فرو برد که بی جان به روی زمین افتادند. قرآن به دنبال جمله

فوق می‌گوید: «پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می‌کردید»
(فَأَخَذْنَاكُمْ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

(آیه ۵۶) موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد چراکه از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسرائیل می‌داد که زندگی را بر او تیره و تار کند. بدین رو از پروردگار تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد و این تقاضای او پذیرفته شد. قرآن می‌فرماید: «سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (نعمت او را) به جا آورید» (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آنچه در دو آیه فوق آمده، به صورت مشروح در سوره اعراف آیه ۱۵۵ و سوره نساء آیه ۱۵۳ بیان شده است.

این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا دارد چراکه وقوع آن در یک مورد، دلیل بر امکان آن در سایر موارد است.

نعمتهای گوناگون

(آیه ۵۷) آن‌گونه که از آیات (۲۱ تا ۲۶) سوره مائده برمی‌آید، پس از آنکه بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد. به این هم اکتفا نکردند، به موسی گفتند: «تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آنکه پیروز شدید ما وارد خواهیم شد.»

موسی از این سخن سخت ناراحت گشت و به پیشگاه خداوند شکایت کرد. سرانجام مقرر شد که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند.

گروهی از کار خود پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند. خداوند بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمتهای خود قرار داد که به قسمتی از آن در این آیه اشاره

می‌کند. می‌فرماید: «و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم» (وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ). پیداست مسافری که از صبح تا غروب در بیابان در دل آفتاب راه‌پیمایی می‌کند، از سایه‌گوارا همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می‌کند و نه مانع نور و وزش نسیم است، چه قدر لذت می‌برد.

از سوی دیگر، رهروان این بیابان سوزان، آن‌هم برای مدت طولانی چهل سال، نیاز به مواد غذایی کافی دارند. این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد چنانکه در دنباله همین آیه می‌فرماید: «و مَنْ [= شیره مخصوص و لذیذ درختان] و سلوی [= مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم» (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَ السَّلْوٰی).

و گفتیم: «از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ). ولی شما کفران کردید. «آنها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم می‌نمودند» (وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

نکته‌ها:

۱. مَنْ و سلوی چیست

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که «مَنْ» یک‌نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می‌رسیدند چراکه در حواشی بیابان تیه، کوهستانها و سنگلاخهایی وجود داشته که نمونه‌های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می‌خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل) نوشته شده تأیید می‌شود، آنجا که می‌خوانیم:

«اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه‌ها معروف است و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه‌های

مردم می‌نشینند، به طوری که فقیرترین مردم غسل را می‌توانند خورد.^۱
در مورد «سلوی» بعضی مفسران آن را یک نوع پرنده دانسته‌اند که از اطراف
به طور فراوان در آن سرزمین می‌آمده.
در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته‌اند تأیید این نظریه را می‌بینیم
آنجا که می‌گوید:

«بدان که سلوی از آفریقا به طور زیاد حرکت کرده به شمال می‌روند که در جزیره
کاپری شانزده هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه دریای قلزم
آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می‌شود و از
کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می‌شود و
چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است.»^۲
از این نوشته نیز استفاده می‌شود که مقصود از «سلوی» پرنده مخصوص
پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است.

۲. چرا تعبیر به اُنزلنا شده

باید توجه داشت که «اُنزلنا» همیشه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست،
چنانکه در آیه ۶ سوره زمر می‌خوانیم: «و برای شما هشت زوج از چهارپایان نازل
کرد.»

روشن است که «أنعام» (چهارپایان) از آسمان فرود نیامدند. بنابراین، اُنزلنا در
این گونه موارد یا به معنی نزول مقامی است یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام
پایین‌تر داده می‌شود، یا از ماده اِنزال به معنی مهمانی کردن است زیراگاه اِنزال و نزل
به معنی پذیرایی کردن آمده، چنانکه در سوره واقعه آیه ۹۳ درباره جمعی از
دوزخیان می‌خوانیم: «فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ» (با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی
می‌شود.) و در آیه ۱۹۸ سوره آل عمران می‌خوانیم: «خالدین فیها نُزِّلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»
(همیشه در آن (بهشت) خواهند بود. این پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها

۱. مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، صفحه ۶۱۲. ۲. همان، صفحه ۴۸۳.

می‌رسد.)

و از آنجا که بنی اسرائیل در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به إنزال منّ و سلوی در مورد آنها شده است.

۳. غمام چیست

بعضی «غمام» و «سحاب» را به معنی ابر دانسته و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، اما بعضی معتقدند که «غمام» به خصوص ابرهای سفیدرنگ گفته می‌شود و در توصیف آن می‌گویند: غمام ابری است که سردتر و نازک‌تر است در حالی که «سحاب» به گروه دیگری از ابرها گفته می‌شود که نقطهٔ مقابل آن است. غمام از مادهٔ غم، به معنی پوشیدن چیزی است. اینکه به ابر، غمام گفته شده به خاطر آن است که صفحهٔ آسمان را می‌پوشاند. و اگر به اندوه، غم می‌گوییم از این جهت است که گویی قلب انسان را در پوشش خود قرار می‌دهد.

به هر حال، بنی اسرائیل از سایهٔ ابرها استفاده می‌کردند و به خاطر سفیدی ابرها نور کافی به آنها می‌رسید.

لجاجت شدید بنی اسرائیل

(آیه ۵۸) در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می‌کنیم که مربوط به ورودشان در سرزمین مقدّس است. نخست می‌گوید: «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: در این شهر [= بیت المقدس] وارد شوید» (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ).

«قریه» در زبان روزمره ما به معنی روستاست ولی در قرآن و لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می‌شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد یا روستاها، و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است.

سپس می‌افزاید: «و از نعمتهای فراوان آن، از هر جا می‌خواهید بخورید» (فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا).

«و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید» (وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا). «و بگویید: خداوندا، گناهان ما را بریز» (وَ قُولُوا حِطَّةً).

«تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران (علاوه بر بخشش گناهان)، پاداش بیشتری خواهیم داد» (نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ). «حِطَّة» در لغت به معنی ریزش و پایین آوردن است. یعنی خدایا، از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم.

(آیه ۵۹) ولی عده‌ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند. قرآن می‌گوید: «اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند» (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ). «از این رو بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم» (فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ). واژه «رجز» به معنی اضطراب و انحراف و بی‌نظمی است و در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است.

در بعضی از روایات، «رجز» در آیه مورد بحث به یک نوع طاعون تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده‌ای را از بین برد.

جوشیدن چشمه آب در بیابان

(آیه ۶۰) در این آیه، خداوند به یکی دیگر از نعمتهای مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشت اشاره کرده می‌گوید: «و (به یاد آورید) زمانی را که موسی (در آن بیابان خشک و سوزان) برای قوم خویش آب طلبید» (وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ). و خدا این تقاضا را قبول فرمود. قرآن می‌گوید: «به او دستور دادیم: عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» (فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ). «ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید» (فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا).

هریک از این چشمه‌ها به سوی طایفه‌ای سرازیر گردید «آن‌گونه که هر یک (از طوایف دوازده‌گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می‌شناختند» (قَدْ عَلِمَ

كُلُّ أَنْاسٍ مَشْرَبُهُمْ).

در مورد چگونگی این سنگ بعضی از مفسران گفته‌اند صخره‌ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان. تعبیر به «أَبْجَسَتْ» که در آیه ۱۶۰ سوره اعراف آمده، نشان می‌دهد که آب در آغاز به صورت کم از سنگ بیرون آمد سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبایل بنی اسرائیل و حیوانی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند. جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود ولی مسلماً همه اینها با یک نحوه «اعجاز» آمیخته بود.

خداوند از یک سو بر آنها منّ و سلوی نازل کرد و از سوی دیگر آب به قدر کافی در اختیارشان گذاشت. فرمود: «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید؛ و در زمین فساد نکنید» (كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ). در حقیقت، به آنها گوشزد می‌کند که به‌عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمتهای بزرگ، لجاجت و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

«لا تعثوا» از ماده «عتی» به معنی فساد شدید است. این واژه بیش‌تر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می‌رود. بنابراین، جمله لاتعتوا معنی مفسدین را می‌رساند. مفسدین اشاره به آغاز برنامه‌های فسادانگیز و تعثوا اشاره به ادامه و گسترش آن است.

تمنای غذاهای رنگارنگ

(آیه ۶۱) به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت، در این آیه چگونگی ناسپاسی آنها را در برابر نعمتهای خداوند منعکس می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مردم لجوجی بوده‌اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است. نخست می‌گوید: «و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی، هرگز حاضر نیستیم به یک‌نوع غذا اکتفا کنیم» (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ).

بنابراین «از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزیها و خیار و سیر

و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد» (فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا).

موسی گفت: آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (قَالَ
أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ).

اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان «در شهری فرود آید؛ زیرا هرچه
خواستید، در آنجا برای شما هست» (إِهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ).
سپس قرآن می‌افزاید: «و (مُهِر) ذَلَّتْ وَ نِيَاز، بر پیشانی آنها زده شد» (وَ ضُرِبَتْ
عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ).

«و باز گرفتار خشم خدایی شدند» (وَ بَاءُ وَ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ).

«چراکه آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق
می‌کشتند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
بِغَيْرِ الْحَقِّ).

«اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند» (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا
يَعْتَدُونَ).

منظور از «مصر» در این آیه مفهوم کلی شهر است. یعنی شما اکنون در این بیابان
در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست،
بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست ولی این برنامه خودسازی
در آنجا نیست.

آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست

بدون شک تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته‌های بشر است. طبیعی است که
انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، پس چگونه بنی اسرائیل با
درخواست تنوع، مورد سرزنش قرار گرفتند؟

در پاسخ باید بگوییم: در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را
تشکیل می‌دهد و نباید فدای خورد و خواب و لذا لذت متنوع گردد. گاه توجه به این

امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوا، از آزادگی و حریت بازمی‌دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت‌پا بزند.

تنوع‌طلبی دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر غذاها و لباسها و مرکبها و مسکنها می‌کنند که خویشتن خویش را به‌دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند.

قانون کلی نجات

(آیه ۶۲) در تعقیب بحثهای مربوط به بنی اسرائیل، در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی اشاره کرده می‌گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهرسازی. در پیشگاه خداوند بزرگ، ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می‌شود. «کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند، و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصاری و صابئان [= پیروان یحیی] هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است» (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

«و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست» هرکدام از پیروان ادیان الهی که در عصر و زمان خود، بر طبق وظایف و فرمان دین عمل کرده‌اند، مأجور و رستگارند (و لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ).

بعضی از بهانه‌جویان، آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کلی و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده می‌گویند مطابق این آیه، لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر، اسلام را پذیرا شوند. همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ: می‌دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند. قرآن در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (و هر کس جز اسلام

(و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد.)

اضافه بر این، در آیات بسیاری از یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به آیین جدید دعوت شده است اگر تفسیر فوق صحیح باشد، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضادّ صریح دارد. بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد:

۱. اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند، مسلماً به پیامبر اسلام (ص) ایمان می‌آورند چراکه بشارت ظهور او با ذکر صفات و علایم مختلف در این کتب آسمانی آمده است.

۲. این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می‌شود؟ آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هرکس که در عصر خود، به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح انجام داده، اهل نجات است و جای نگرانی نیست. بنابراین، یهودیان مؤمن قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند همان‌گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام.

این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده نیز استفاده می‌شود.

آیات خدا را با قوّت بگیرید

(آیه ۶۳) در این آیه به مسألهٔ پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات تورات، سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است. می‌فرماید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ).

این پیمان عبارت بود از توحید پروردگار، نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، برپا داشتن نماز، ادای زکات، پرهیز از خونریزی، ایمان به

پیامبران الهی و انفاق در راه خدا که در تورات بیان شده است.
 «و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم» (وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ).
 و به شما گفتیم: «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده‌ایم، با قدرت بگیرید» (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ).
 «و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزگار شوید» (وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).
 (آیه ۶۴) «سپس شما پس از این، رویگردان شدید» و پیمان خود را فراموش کردید (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ).
 «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید» (فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

نکته‌ها:

۱. چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت
 مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی از قول ابن زید نقل می‌کند: هنگامی که موسی (ع) از کوه طور بازگشت و تورات را با خود آورد، به قوم خویش اعلام کرد: کتاب آسمانی آورده‌ام که حاوی دستورهای دینی و حلال و حرام است. دستورهایی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آن را بگیرید و به احکام آن عمل کنید.
 یهود به بهانه اینکه تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سرشان قرار دهند.
 در این هنگام موسی (ع) اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورهای خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمایید، این عذاب از شما برطرف خواهد شد در غیر این صورت هلاک می‌شوید.
 آنها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند در حالی که

هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می‌کشیدند، ولی به برکت توبه این عذاب الهی از آنها دفع شد.»

اما در چگونگی فرار گرفتن کوه بالای سر بنی‌اسرائیل، احتمال دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله یا صاعقه شدید از جا کنده شد و از بالای سرشان گذشت به طوری که چند لحظه آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد.

۲. پیمان اجباری چه سودی دارد

مانعی ندارد که افراد متمرد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند. این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را درهم می‌شکند و به اندیشه و تفکر صحیح وادار می‌کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظایف خویش عمل می‌کند.

به هر حال، این پیمان، بیش‌تر مربوط به جنبه‌های عملی آن بوده است زیرا اعتقاد را نمی‌توان با اکراه تغییر داد.

۳. در تفسیر جمله «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» از امام صادق (ع) سؤال شد: آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟ امام فرمود: هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو. این دستوری است برای پیروان ادیان آسمانی که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی.

عصیانگران روز شنبه

(آیه ۶۵) این آیه به روح عصیانگری حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می‌کند می‌گوید: «به‌طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده‌اید» (وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ).

«ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌هایی طرد شده درآید!» (فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ).^۱

(آیه ۶۶) «ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان، پند و اندرزی برای پرهیزگاران قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

شرح این ماجرا ذیل آیات ۱۶۳ - ۱۶۶ سوره اعراف خواهد آمد و خلاصه آن چنین است: خداوند به یهود دستور داده بود روز شنبه را تعطیل کنند. گروهی از آنان که در کنار دریا می‌زیستند، به‌عنوان آزمایش، دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند ولی از قضا روزهای شنبه که می‌شد ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می‌شدند. یهود به فکر حيله‌گری افتادند و، با یک‌نوع کلاه شرعی، روز شنبه ماهی گرفتند. خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره‌شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت.

ماجرای گاو بنی اسرائیل

(آیه ۶۷) از این آیه به بعد برخلاف آنچه تا به حال در سوره بقره پیرامون بنی اسرائیل خوانده‌ایم که همه به‌طور فشرده بود، ماجرای به‌صورت مشروح آمده است.

ماجرای آن‌گونه که از قرآن و تفاسیر برمی‌آید - چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به‌طرز مرموزی کشته می‌شود و قاتل او شناخته نمی‌شود.

در میان قبایل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می‌شود. داوری را برای فصل خصومت نزد موسی (ع) می‌برند و حلّ مشکل را از او خواستار می‌شوند. موسی (ع) با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز‌آمیزی به حلّ این مشکل چنانکه در تفسیر آیات می‌خوانید می‌پردازد.

۱. «خاسی» از ماده «خسأ» به‌معنی طرد و ذلت است. این تعبیر به‌معنی راندن و طرد کردن سگ آمده سپس در معنی وسیع‌تری که راندن همراه با تحقیر باشد، در موارد دیگر به‌کار رفته است.

قرآن می‌گوید: «و (به‌یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید» و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش شود (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً). «گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟» (قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا).

موسی «گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم!» (قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

یعنی مسخره کردن کار افراد نادان است و پیامبر خدا هرگز چنین نیست. (آیه ۶۸) «گفتند: (پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این (ماده گاوی) چگونه (ماده گاوی) باشد؟» (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ). موسی «گفت: (خداوند) می‌فرماید: ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ).

و برای اینکه بیش از این مسأله را به درازا نکشند و با بهانه‌جویی فرمان خدا را به تأخیر نیندازند، در پایان افزود: «آنچه به شما دستور داده شده، (هرچه زودتر) انجام دهید» (فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ).

(آیه ۶۹) ولی آنها دست از لجاجت برنداشتند. «گفتند: از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِهَا).

موسی (ع) «گفت: (خداوند) می‌گوید: گاوی باشد زرد یک‌دست، که بینندگان را شاد و مسرور سازد» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْئِهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ).

شگفت اینکه به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه‌جویی کار خود را مشکل‌تر ساخته و دایره وجود چنان گاوی را تنگ‌تر نمودند.

(آیه ۷۰) «گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه (گاوی) باید

باشد؟» (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ).

«زیرا این گاو برای ما مبهم شده» (إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا).

«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد» (وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ).

(آیه ۷۱) موسی «گفت: (خداوند) می فرماید: گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ).

«از هر عیبی برکنار باشد» (مُسَلَّمَةٌ).

«و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد» (لَا شَبِيَّةَ فِيهَا).

در اینجا که سؤال دیگری نداشتند «گفتند: الآن حق (مطلب) را آوردی» (قَالُوا الْكُنَّ جِئْتَ بِالْحَقِّ).

«سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند» (فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ).

(آیه ۷۲) قرآن بعد از ذکر جزئیات ماجرا آن را به صورت خلاصه در این آیه و آیه بعد چنین مطرح می کند: «و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد» (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).

(آیه ۷۳) «سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» تا زنده شود و قاتل را معرفی کند (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا).

«خداوند این گونه مردگان را زنده می کند» (كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى).

«و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید!» (وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

(آیه ۷۴) در این آیه به مسأله قساوت بنی اسرائیل پرداخته می گوید: «سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر!» (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً).

«چراکه پاره‌ای از سنگها می‌شکافد، و از آن نهرها جاری می‌شود» (وَإِنَّ مِنْ الْجِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ).

«و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند» (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ).

«و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد» (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است.

«و خداوند از اعمال شما غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).
و این تهدیدی است برای جمعیت بنی‌اسرائیل و همه کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند.

نکات آموزنده این داستان

این ماجرای عجیب، علاوه بر اینکه دلیل بر قدرت بی‌پایان پروردگار بر همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می‌باشد.

از این گذشته، این داستان به ما می‌آموزد که سختگیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد. به علاوه، انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله‌پرستی و بت‌پرستی را از مغزشان بیرون براند.

انتظار بیجا

(آیه ۷۵) در این آیه، قرآن ماجرای بنی‌اسرائیل را رها کرده روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه‌گیری آموزنده‌ای می‌کند می‌گوید: «آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!» (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

در اسباب النزول آمده است که گروهی از یهود هنگامی که از طور بازگشتند به مردم گفتند: ما شنیدیم که خداوند به موسی دستور داد فرمانهای مرا آنچه که می‌توانید انجام دهید و آنچه را نمی‌توانید ترک کنید. و این نخستین تحریف بود.

شأن نزول:

(آیه ۷۶) در مورد نزول این آیه و آیه بعد از امام باقر(ع) روایت شده است: «گروهی از یهود که با حق دشمنی نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات می‌کردند از آنچه در تورات درباره صفات پیامبر اسلام آمده بود به آنها خبر می‌دادند. بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها را از این کار نهی کردند و گفتند: شما صفات محمد(ص) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند. این دو آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.»

تفسیر:

این آیه از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون قوم یهود پرده برمی‌دارد می‌گوید: «و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند می‌گویند: ایمان آورده‌ایم» (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا).

«ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده،) می‌گویند: چرا مطالبی را که خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می‌کنید؟» (وَ إِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ).

«تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی‌فهمید؟!» (لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

از آیه فوق استفاده می‌شود که ایمان این گروه منافق درباره خدا به قدری ضعیف بود که او را همچون انسانهای عادی می‌پنداشتند و تصور می‌کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند.

(آیه ۷۷) این آیه با صراحت می‌گوید: «آیا اینها نمی‌دانند خداوند آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌کند می‌دانند؟» (أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ).

شان نزول:

(آیه ۷۸) جمعی از دانشمندان یهود اوصافی را که برای پیامبر اسلام (ص) در تورات آمده بود تغییر دادند. این تغییر به خاطر حفظ موقعیت و منافی بود که هر سال از ناحیه عوام به آنها می‌رسید.

هنگامی که پیامبر اسلام مبعوث شد و اوصاف او را با آنچه در تورات آمده بود مطابق دیدند، ترسیدند که در صورت روشن شدن این واقعیت منافعشان در خطر قرار گیرد. از این رو، به جای اوصاف واقعی مذکور در تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

عوام یهود که کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند از علمای خود می‌پرسیدند: آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را می‌دادید؟ آنها آیات تحریف‌شده تورات را برایشان می‌خواندند تا به این وسیله قانع شوند.

تفسیر: نقشه‌های یهود برای استثمار عوام

در تعقیب آیات گذشته پیرامون خلافت‌های یهود، در اینجا جمعیت آنها را به دو گروه عوام و دانشمندان تقسیم می‌کند می‌فرماید: «و پاره‌ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند» (وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

«امیون» جمع «امی» در اینجا به معنی درس نخوانده است. یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استاد ندیده است.

«امانی» جمع «امنیة» به معنی آرزو است و در اینجا ممکن است اشاره به پندارها و امتیازهای موهومی باشد که یهود برای خود قائل بودند از جمله «گفتند: ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.» (مائده/۱۸). این احتمال نیز وجود دارد که منظور از امانی، آیات تحریف شده باشد که دانشمندان یهود در اختیار عوام می‌گذاشتند.

(آیه ۷۹) دسته دیگر دانشمندانشان بودند که حقایق را به سود خود تحریف می‌کردند، چنانکه قرآن می‌گوید: «پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از طرف خداست» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

«تا آن را به بهای کمی بفروشند» (لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا). «پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند» (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ). «و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند!» (وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).

از جمله‌های اخیر آیه استفاده می‌شود که آنها هم وسیله نامقدس داشتند و هم نتیجه نادرستی می‌گرفتند.

بلندپروازی و ادّعاهای توخالی

(آیه ۸۰) قرآن در اینجا به یکی از گفته‌های بی‌اساس یهود که آنان را به خود مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات شده بود اشاره کرده و به آن پاسخ می‌گوید می‌فرماید: «و گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید» (وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً).

«بگو: آیا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ - و خداوند هرگز از پیمان‌ش تخلف نمی‌ورزد - یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!» (قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود و این که آنها تافته‌ای جدا بافته‌اند و گناهکارانشان فقط چند روزی مجازات می‌بینند سپس بهشت الهی برای ابد در

اختیار آنان است، یکی از دلایل روشن خودخواهی و خودپرستی این جمعیت است. این امتیازطلبی با هیچ منطقی سازگار نیست زیرا هیچ تفاوتی میان انسان‌ها از نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.

آیه فوق این پندار غلط را ابطال می‌کند و می‌گوید: این گفتار شما از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید - که نگرفته‌اید - یا دروغ و تهمت به خدا می‌بندید.

(آیه ۸۱) در این آیه یک قانون کلی را که از هر نظر منطقی است بیان می‌کند می‌گوید: «آری، کسانی که مرتکب گناه شوند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود» (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَ بِهَا خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۸۲) و اما در مورد مؤمنان پرهیزگار نیز یک قانون کلی وجود دارد، چنانکه قرآن می‌گوید: «و آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند» (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

نکته‌ها:

۱. کسب سیئه

کسب و اکتساب به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است. بنابراین جمله «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می‌شوند.

تعبیر «کسب» شاید از این نظر باشد که گناهکار در یک محاسبه کوتاه بینانه انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود می‌پندارد.

۲. احاطه خطیئه چیست

«خطیئه» در بسیاری از موارد به معنی گناهی است که از روی عمد تحقق نیافته،

ولی در آیه مورد بحث به معنی گناه کبیره یا آثار گناه است که بر قلب و جان انسان می‌نشیند.

مفهوم احاطه گناه این است که انسان آن قدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد.

۳. نژادپرستی یهود

از این آیات استفاده می‌شود که روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز در دنیا سرچشمه بدبختی‌های فراوان شده، از آن زمان در یهود بوده است و امتیازهای موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده‌اند. متأسفانه بعد از گذشت هزاران سال هنوز آن روحیه بر آنها حاکم است و در واقع منشأ پیدایش رژیم غاصب اسرائیل نیز همین روح نژادپرستی است.

پیمان شکنان

(آیه ۸۳) در آیات گذشته نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، در اینجا قرآن مجید یهود را در برابر نقض پیمان به رسوایی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می‌کند.

در پیمان بنی اسرائیل این مطالب آمده است:

۱. توحید و پرستش خداوند یگانه، چنانکه نخستین جمله آیه می‌گوید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ).

۲. «و به پدر و مادر نیکی کنید» (وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

۳. «و (نیز) به نزدیکان و یتیمان و بینوایان» به نیکی رفتار نمایید (وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ).

۴. «و به مردم نیک بگویید» (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).

۵. «و نماز را برپا دارید» (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

۶. «و زکات بدهید» (وَءَاتُوا الزَّكَاةَ).

«سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید» (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ).

۷. «و (به یاد آرید) هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ).

۸. «و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید» (وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ).

۹. چنانچه کسی از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک کنید، فدیة دهید و او را آزاد سازید - این ماده از پیمان از جمله اَفْتُوْا مِنْوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُوْنَ بِبَعْضِ که در آیه بعد خواهد آمد استفاده می شود.

«سپس شما اقرار کردید؛ و (بر این پیمان) گواه بودید» (ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ).

۸۵) «اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید» (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ).

«و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید» (تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ).

و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید.

«در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید» (وَ أَنْ يَأْتُوْكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوْهُمْ).

«با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود» (وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ).

شگفت اینکه در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان الهی استناد می کنید. «آیا به بعضی از دستوره‌های کتاب آسمانی ایمان می آورید و به

بعضی کافر می شوید؟!» (أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ).

«برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود» (فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

«و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ).

«و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست» (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

و همه آن را احصا کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محاکمه می کند. (آیه ۸۶) این آیه در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می گوید: «اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند» (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ).

«از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود؛ و کسی آنها را یاری نخواهد کرد» (فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ).

نکته ها:

۱. بیان تاریخی آیات

به طوری که مفسران نقل کرده اند، طایفه بنی قریظه و بنی نضیر که هر دو از طوایف یهود بودند، به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند. بنی نضیر به طایفه خزرج که از مشترکان مدینه بود پیوستند و بنی قریظه به طایفه اوس. در جنگهایی که میان دو قبیله روی می داد هر یک طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد و از طایفه دیگر می کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می نشست یهود جمع می شدند و دست به دست هم می دادند تا با پرداخت فدیة، اسیران خود را آزاد کنند و در این عمل به حکم قانون تورات استناد می کردند.

در حالی که اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود. و همان

قانونی که دستور فدا را داده بود دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود - و یهود از این اعمال ضد و نقیض فراوان داشتند.

۲. برنامه‌ای برای زنده ماندن ملت‌ها

این آیات گرچه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی یک سلسله قوانین برای ملل دنیا دربردارد. عوامل زنده ماندن و سرفرازی ملت‌ها و رمز شکست آنان را یادآور می‌شود.

از دیدگاه قرآن، برقراری و سربلندی ملت‌ها در صورتی است که خود را به بزرگترین نیروها و قدرتها متکی سازند و در همه حال از او مدد بگیرند. این تکیه‌گاه خداوند است (لا تعبدون الا الله).

از سوی دیگر، برای بقای ملت‌ها همبستگی خاصی بین افراد لازم است. این عمل در صورتی ممکن است که هر کس به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیک‌تر است، سپس خویشاوندان و بعد به تمام افراد اجتماع نیکی کند (و بالوالدین إحساناً و ذی القربی... و قولوا للناس حسناً). تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداخت زکات است (و آتوا الزکوة).

از سوی دیگر، رمز شکست و فناى ملت‌ها در به هم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکشها و جنگهای داخلی می‌داند. ملتی که در برابر هم صف‌آرایی کنند و در پی تصرف اموال و سرزمینهای هم برآیند و برای ریختن خون یکدیگر آستینها را بالا زنند، کشورشان ویران و خودشان بدبخت و بیچاره می‌شوند (لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون أنفسکم من دیارکم...).

سرانجام یکی دیگر از عوامل سقوط ملت‌ها تبعیض در اجرای قوانین است که هر قانونی حافظ منافع شخصی‌شان باشد اجرا کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (أفتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض).

دل‌هایی که در غلاف است

(آیه ۸۷) در این آیه و آیه بعد روی سخن به بنی اسرائیل است هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می‌گیرد. می‌گوید: «ما به موسی کتاب (تورات) دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ).

(و بعد از او، پیامبرانی پشت سرهم فرستادیم) (وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ).

پیامبرانی همچون داوود و سلیمان و یوشع و زکریا و یحیی و ...

(و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید

کردیم) (وَآتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

«آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد، در

برابر او تکبر کردید» و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید (أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ).

حاکمیت هوی و هوس بر شما چنان شدید بود که: «پس عده‌ای را تکذیب

کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!» (فَقَرِيحًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيحًا تَقْتُلُونَ).

اگر تکذیب شما مؤثر می‌افتاد و منظورتان عملی می‌شد شاید به همان اکتفا

می‌کردید در غیر این صورت دست به خون پیامبران الهی آغشته می‌ساختید.

روح القدس چیست

مفسران درباره روح القدس تفسیرهای گوناگونی دارند.

برخی گفته‌اند: منظور «جبرئیل» است. بنابراین معنی آیه فوق چنین خواهد بود:

خداوند عیسی را به وسیله جبرئیل کمک و تأیید کرد.

اما جبرئیل را روح القدس می‌گویند به خاطر اینکه جنبه روحانیت در فرشتگان

مسأله روشنی است و اطلاق کلمه روح بر آنها کاملاً صحیح است و اضافه کردن آن

به القدس اشاره به پاکی و قداست این فرشته است.

بعضی دیگر معتقدند روح القدس همان نیروی غیبی است که عیسی (ع) را تأیید

می‌کرد و با آن نیروی مرموز الهی، مردگان را به فرمان خدا زنده می‌نمود.

البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف‌تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل یاری می‌دهد و از گناهان بازمی‌دارد.

(آیه ۸۸) این آیه می‌گوید: «و (آنها از روی استهزا) گفتند: دل‌های ما در غلاف است» و ما از این گفته تو چیزی نمی‌فهمیم (وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ).

آری چنین است، «خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی‌کنند؛) و کم‌تر ایمان می‌آورند» (بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ).

جمله فوق بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوسهای سرکش آن‌چنان از درگاه خدا رانده می‌شود و بر قلب او پرده‌ها می‌افتد که حقیقت کم‌تر به آن راه می‌یابد.

دل‌های بی‌خبر و مستور

یهود در مدینه در برابر تبلیغات رسول اکرم (ص) ایستادگی به خرج می‌دادند و از پذیرفتن دعوت او امتناع می‌ورزیدند. هر زمانی بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر اسلام (ص) می‌تراشیدند که در آیه فوق به یکی از سخنان آنها اشاره شده است.

می‌گفتند دل‌های ما در غلاف است و از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم.

مسئلاً آنها این سخن را از روی استهزا می‌گفتند اما قرآن می‌فرماید: مطلب همان است که می‌گویند زیرا به واسطه کفر و نفاق، دل‌های آنها در حجابهایی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است، به همین دلیل بسیار کم ایمان می‌آورند. در آیه ۱۵۵ سوره نساء همین مطلب یادآوری شده است.

شأن نزول:

(آیه ۸۹) دربارهٔ نزول این آیه و آیهٔ بعد از امام صادق(ع) روایت شده است: یهود در کتابهای خود دیده بودند هجرتگاه پیامبر اسلام بین کوه عیر و کوه أُحُد (دو کوه در دو طرف مدینه) خواهد بود. یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جست‌وجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم(ص) پرداختند، در این میان به کوهی به نام حداد رسیدند گفتند: حداد همان أُحُد است. در همان‌جا متفرّق شدند و هر گروهی در جایی مسکن گزیدند، بعضی در سرزمین تیما و بعضی دیگر در فدک و عده‌ای در خیبر.

آنان که در تیما بودند میل دیدار برادران خویش نمودند. در این اثنا عربی عبور می‌کرد، مرکبی را از او کرایه کردند. وی گفت: من شما را از میان کوه عیر و أُحُد خواهم برد. گفتند: هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.

مرد عرب هنگامی که به سرزمین مدینه رسید اعلام کرد که اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه عیر و احد قرار گرفته است. سپس اشاره کرد و گفت این عیر است و آن هم احد. یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست و هر جا می‌خواهی برو.

آنها در سرزمین مدینه ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند. این خبر به سلطانی به نام تبع رسید. با آنها جنگید. یهود در قلعه‌های خویش متحصّن شدند. وی آنان را محاصره کرد و سپس امان داد. آنها به نزد سلطان آمدند. تبع گفت: من این سرزمین را پسندیده‌ام و در آن خواهم ماند. گفتند: این چنین نخواهد شد زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی‌تواند به‌عنوان ریاست در اینجا بماند. تبع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا زمانی که پیامبر موعود بیاید، وی را یاری نمایند. بدین جهت، او دو قبیلهٔ معروف اوس و خزرج را در آن مکان ساکن نمود.

این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند. یهودیان به آنها می‌گفتند: هنگامی که «محمّد» مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد.

هنگامی که محمد مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند. این است معنی آیه وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.

تفسیر: خود مبلغ بوده خود کافر شدند

یهود با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به پیامبر اسلام در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند و با بی صبری در انتظار ظهورش بودند. آیه می فرماید: «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی (قرآن) برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که (این کتاب و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند» (وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ).

«لعنت خدا بر کافران باد!» (فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ).

آری، گاه انسان عاشقانه به دنبال حقیقتی می دود ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید بر اثر هوی پرستی به آن پشت پا می زند. (آیه ۹۰) در حقیقت، یهود معامله زیان آوری انجام داده اند، چنانکه قرآن می گوید: «ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؟» (بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ).

«که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، آیات خود را نازل می کند؟!» (أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

و در پایان آیه می گوید: «از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند و برای کافران مجازاتی خوارکننده است» (فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ

وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

«باءُ و» به معنی بازگشتند و منزل گرفتند می باشد و در اینجا کنایه از استحقاق یافتن است. یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند. این گروه طغیانگر هم از قیام موسی و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام از طرفداران چنین قیامی بودند اما پس از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند.

تعصبات نژادی یهود

(آیه ۹۱) در تفسیر آیات گذشته خواندیم که یهود به خاطر اینکه پیامبر اسلام از بنی اسرائیل نیست و منافع شخصی آنها را به خطر می اندازد، از اطاعت و ایمان به او سر باز زدند. در این آیه به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده می گوید: «و هنگامی که به آنها گفته شود: به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید. می گویند: ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است و به غیر آن، کافر می شوند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ).

آنها نه به انجیل ایمان آوردند و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه های نژادی و منافع خویش را در نظر می گرفتند؛ «در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند» (وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ).

سپس از روی دروغ آنان پرده برداشته و می گوید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (ص) از شما نیست چرا در گذشته به پیامبران ایمان نیاوردید؟ قرآن می فرماید: «بگو: اگر راست می گویند، و به آیاتی که بر خودتان نازل شده ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می رساندید؟!» (قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹۲) قرآن برای روشن تر ساختن دروغ آنها سند دیگری را افشا می کند می گوید: «و (نیز) موسی آن همه معجزات را برای شما آورد، و شما پس از (غیبت)

او، گوساله را انتخاب کردید؛ در حالی که ستمگر بودید» (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ).

اگر راست می‌گویید و به پیامبران ایمان دارید، پس گوساله‌پرستی بعد از آن‌همه دلایل روشن توحیدی چه بود؟

(آیه ۹۳) این آیه سند دیگری بر بطلان این ادعا به میان می‌کشد می‌گوید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم؛ (و گفتیم:) این دستورهایی را که به شما داده‌ایم محکم بگیرید، و درست بشنوید. آنها گفتند: شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم» (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا). «و دل‌های آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد!» (وَأُتْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ).

شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم با کشتن پیامبران خدا می‌سازد هم گوساله‌پرستی را اجازه می‌دهد و هم میثاق‌های الهی را به دست فراموشی می‌سپرد؟ «بگو: ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می‌دهد، اگر ایمان دارید!» (قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

تفسیر: گروه از خود راضی

(آیه ۹۴) از تاریخ زندگی یهود، علاوه بر آیات قرآن مجید، چنین بر می‌آید که آنها خود را یک نژاد برتر می‌دانستند و معتقد بودند گل سرسبد جامعه انسانی‌تند، بهشت به خاطر آنها آفریده شده و آتش جهنم با آنها چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند.

قرآن مجید در این آیه و دو آیه بعد به این پندارهای موهوم پاسخ می‌دهد می‌گوید: «بگو: اگر (آن‌چنان که مدعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید!» (قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

یهود با گفتن این سخنان که بهشت مخصوص ماست، می‌خواستند مسلمانان را نسبت به آیینشان دلسرد کنند ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان برمی‌دارد زیرا آنها به هیچ‌وجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این دلیل بر دروغ‌گویی آنهاست.

(آیه ۹۵) قرآن می‌افزاید: «ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد» (وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ).

«و خداوند از ستمگران آگاه است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

آنها از اعمال زشت و ننگین خود اطلاع داشتند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است. بنابراین سرای آخرت برای آنها عذاب و رسوایی است. به همین دلیل خواهان آن نیستند.

(آیه ۹۶) این آیه از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن می‌گوید: «و آنها را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت» (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَ مِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا).

آن‌چنان علاقه به دنیا دارند که «هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود» (يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ).

برای جمع ثروت بیشتر یا به خاطر ترس از مجازات.

«در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت» (وَمَا هُوَ بِمُزْحَضٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ).

و اگر گمان کنند که خداوند از اعمالشان آگاه نیست، اشتباه می‌کنند «و خداوند به اعمال آنها بیناست» (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

نکته‌ها:

۱. مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست بلکه کنایه از عمر طولانی است. بعضی از مفسران می‌گویند: عدد هزار بزرگ‌ترین عدد نزد عرب بوده و اعداد بزرگ‌تر از آن نام مخصوصی نداشته، از این رو رساترین تعبیر برای فزونی محسوب می‌شده است.

۲. جمله «علی حیوة»، به صورت نکره، برای تحقیر است. یعنی آن قدر به زندگی دنیا دل بسته‌اند که حتی پست‌ترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد، بر سرای آخرت ترجیح می‌دهند.

۳. جنایات نژادپرستان

بی‌شک سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزی‌ها در طول تاریخ بشر، برتری‌جویی نژادی بوده است. اگر نژادپرستان جهان را رده‌بندی کنیم، یهود در رده‌های بالا قرار خواهند گرفت. آنان حتی آیین موسی را در نژاد خود محصور ساخته‌اند. به همین دلیل، از آیین خود، در میان اقوام دیگر تبلیغ نمی‌کنند. نژادپرستی شعبه‌ای از شرک است. به همین دلیل، اسلام به شدت با آن مبارزه کرده و همه انسانها را از یک پدر و مادر می‌داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزگاری است.

۴. ریشه‌های ترس از مرگ

بیش‌تر مردم از مرگ وحشت دارند. ریشه این ترس یکی از دو چیز است: الف) بسیاری مرگ را به معنی فنا و نابودی تفسیر می‌کنند. بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد. ب) افرادی که مرگ را مقدمه زندگی در سرای دیگر می‌بینند، به خاطر اعمال و خلاف‌کاری‌های خود از مرگ وحشت دارند زیرا مرگ را رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می‌دانند. بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هرچه بیش‌تر، مرگ را به عقب بیندازند - آیه بالا اشاره به دسته دوم می‌کند.

پیغمبران خدا از یک سو ایمان به زندگی پس از مرگ را در دلها زنده کردند و چهره واقعی مرگ را که دریچه‌ای به زندگی عالی‌تر است، به مردم نشان دادند. از سوی دیگر، دعوت به پاکی عمل کردند تا وحشت از مرگ به خاطر کیفر اعمال نیز زایل گردد. بنابراین مردم با ایمان هرگز از مرگ وحشت ندارند.

شأن نزول:

(آیه ۹۷) هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه آمد، ابن صوری (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام آمدند و سؤالهای مختلفی از حضرت پرسیدند و نشانه‌هایی را که گواه نبوت او بود جست‌وجو نمودند از جمله گفتند: ای محمد، خواب تو چگونه است زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است.

فرمود: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَ قَلْبِي يَقْطَانُ» (چشم من به خواب می‌رود اما قلبم بیدار است).

گفتند راست گفتی ای محمد! و پس از سؤالات دیگر، ابن صوری گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد. نام فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود چیست؟
فرمود: «جبرئیل است.»

ابن صوری گفت: او دشمن ماست، دستوره‌های مشکل درباره جهاد و جنگ می‌آورد اما میکائیل همیشه دستوره‌های ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردیم.

تفسیر: ملت بهانه‌جو

بررسی شأن نزول این آیه انسان را بار دیگر به یاد بهانه‌جویی‌های ملت یهود می‌اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار، موسی(ع) تاکنون این برنامه را دنبال کرده‌اند. آنها می‌گویند: چون فرشته‌ای که وحی را بر تو نازل می‌کند جبرئیل است و ما با

جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی‌آوریم.

از اینان باید پرسید مگر فرشتگان الهی از نظر انجام وظیفه با یکدیگر فرق دارند؟ مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می‌کنند یا از پیش خود چیزی می‌گویند؟ قرآن در پاسخ این بهانه‌جویی‌ها می‌فرماید: «بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست چراکه) او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است» (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ). «در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند» و هماهنگ با نشانه‌های آنهاست (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ).

«و هدایت و بشارت است برای مؤمنان» (وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ). (آیه ۹۸) این آیه موضوع فوق را با تأکید بیش‌تر همراه با تهدید بیان می‌کند می‌گوید: «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است» (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ). یعنی اینها قابل تفکیک نیستند. الله، فرشتگان او، رسولان او، جبرئیل، میکائیل و هر فرشته دیگر، و دشمنی با یکی، دشمنی با بقیه است.

جبرئیل و میکال

نام «جبرئیل» دو بار در آیات مورد بحث و یک بار در آیه ۴ سوره تحریم ذکر شده و نام «میکال» یک بار در قرآن مجید، در همین مورد آمده است. از این آیات استفاده می‌شود که هر دو از فرشتگان بزرگ و مقرب خدا هستند. در تلفظ معمولی مسلمانان جبرئیل و میکائیل با همزه و یا تلفظ می‌شود ولی در متن قرآن به صورت جبریل و میکال آمده است. احادیثی داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورتهای گوناگونی بر پیامبر نازل می‌شد و در مدینه، اغلب به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود، بر آن حضرت نمایان می‌گشت.

از سورهٔ نجم استفاده می‌شود که پیامبر(ص) جبرئیل را دو بار به صورت اصلی‌اش مشاهده کرد.

شان نزول:

(آیه ۹۹) ابن عباس مفسر معروف، نقل می‌کند: ابن صوری دانشمند یهودی، از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام(ص) گفت: تو چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده‌ای! و خداوند نشانهٔ روشنی بر تو نازل نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم. آیه نازل شد و به او پاسخ داد.

تفسیر: پیمان‌شکنان یهود

قرآن نخست به این حقیقت اشاره می‌کند که دلایل کافی و نشانه‌های روشن در اختیار پیامبر اسلام(ص) قرار دارد و آنها که انکار می‌کنند به حقانیت دعوت او پی برده و به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته‌اند. می‌فرماید: «ما نشانه‌های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد» (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ).

(آیه ۱۰۰) سپس به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان‌شکنی که گویا با تاریخ آنها همراه است اشاره کرده می‌گوید: «و آیا چنین نیست که هر بار آنها [= یهود] پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی از ایشان آن را دور افکندند (و مخالفت کردند)؟!» (أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ). «آری، بیش‌تر آنان ایمان نمی‌آورند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

خداوند در کوه طور از آنها پیمان گرفت که به فرمانهای تورات عمل کنند ولی این پیمان را شکستند.

و نیز از آنها پیمان گرفته شد که به پیامبر موعود، پیامبر اسلام که بشارت آمدنش در تورات داده شده بود ایمان بیاورند، به این پیمان نیز عمل نکردند. این شیوه دیرینهٔ یهودیان است که به عهد خویش پای‌بند نیستند.

(آیه ۱۰۱) در این آیه تأکید گویاتری روی همین موضوع دارد می‌گوید: «و هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه‌هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند» (وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

نکته‌ها:

۱. تعبیر «نزول» (فرود آمدن)، یا «انزال» (فرو فرستادن)، در مورد قرآن مجید به این معنی نیست که خداوند مکانی در آسمانها دارد بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است.
۲. واژه «فاسق» از ماده «فسق» به معنی خارج شدن هسته از درون رطب است سپس به کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن درآورده و از راه و رستم بندگی خارج شده‌اند، فاسق گفته می‌شود.
۳. قرآن در بحثهای فوق، مانند دیگر بحثها، هرگز یک قوم را به خاطر گناه اکثریت مورد ملامت قرار نمی‌دهد بلکه با تعبیر «فریق»، همچنین «اکثر»، سهم اقلیت باتقوا و مؤمن را محفوظ می‌دارد.

سلیمان و ساحران بابل

(آیه ۱۰۲) از احادیث چنین بر می‌آید که در زمان سلیمان پیامبر، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند. سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع‌آوری کرده در محل مخصوصی نگه‌داری کنند. پس از وفات سلیمان، گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند. بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان پیامبر نبود. گروهی از بنی اسرائیل هم از آنان تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند

تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند.

هنگامی که پیامبر اسلام (ص) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است. بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی‌کنید که می‌گوید سلیمان پیامبر است!

این گفتار یهود، علاوه بر اینکه تهمت بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش تکفیر سلیمان (ع) بود.

به هر حال، این آیه فصل دیگری از زشتکاری‌های یهود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. می‌گوید: «و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند» (وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ).

سپس قرآن می‌افزاید: «سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد» (وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ).

او از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند» (وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ).^۱

«و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت، نازل شد پیروی کردند» (وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ).

آن دو فرشته الهی، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می‌دادند «و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند: ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو» (وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ).

ولی یهود همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به

۱. «سحر» نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به‌جا می‌گذارد و گاهی یک‌نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه فقط جنبه روانی و خیالی دارد.

فرمان اوست یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است. آری، این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می‌کنند.

«ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بيفکنند» (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ).

ولی قدرت خداوند مافوق این قدرتهاست. «آنها هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند به انسانی زیان برسانند» (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمتهایی را فرامی‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد» (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ).

آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند و به جای اینکه از آن به‌عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند. «و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این‌گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت» (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ).

«و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!» (وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۰۳) آنها آگاهانه به سعادت و خوشبختی خود پشت‌پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطه‌ور شدند. «و اگر ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری پیشه می‌کردند، پاداشی که نزد خداست، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند» (وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

هیچ‌کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیات فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی

۱. «خلاق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می‌کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است. در آیه فوق به همین معنی می‌باشد.

زیان برسانند، این به آن معنی نیست که اجباری در کار باشد بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرتها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد. حتی سوزندگی آتش و برزندگی شمشیر بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد. ساحر نمی‌تواند برخلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و او را در قلمرو حکومتش محدود نماید بلکه اینها خواص و آثاری است که خداوند در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوءاستفاده. این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، وسیله‌ای برای آزمودن و تکامل آنهاست.

شان نزول:

(آیه ۱۰۴) ابن عباس نقل می‌کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مشغول سخن گفتن بود و آیات و احکام الهی را بیان می‌کرد. گاهی از او می‌خواستند با تائنی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند و سؤالات و خواسته‌های خود را نیز مطرح نمایند. برای این درخواست، جمله «راعنا» که از ماده «الرعی» به معنی مهلت دادن است، به کار می‌بردند. ولی یهود همین کلمه «راعنا» را از ماده «الرعونه» که به معنی کودنی و حماقت است، استعمال می‌کردند. در صورت اول مفهومش این است: به ما مهلت بده. ولی در صورت دوم این است که: ما را تحمیق کن.

در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله‌ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزا کنند. آیه نازل شد و برای جلوگیری از این سوءاستفاده به مؤمنان دستور داد به جای «راعنا»، جمله «انظُرنا» را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند و دستاویزی برای دشمن نیست.

تفسیر: دستاویز به دشمن ندهید

با توجه به آنچه در شان نزول گفته شد، آیه می‌گوید: «ای افراد باایمان، (هنگامی

که از پیامبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگویید: راعنا؛ بلکه بگویید: انظرنا» زیرا کلمه اول، هم به معنی ما را مهلت بده و هم به معنی ما را تحقیق کن می‌باشد؛ و دستاویزی برای دشمنان است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا).

«و (آنچه به شما دستور داده می‌شود) بشنوید. و برای کافران (و استهزاکنندگان) عذاب دردناکی است» (وَاسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

از این آیه استفاده می‌شود که مسلمانان باید در برنامه‌های خود مراقب باشند که هرگز بهانه به دست دشمن ندهند. حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوزهای برای سوءاستفاده دشمنان گردد، احتراز جویند.

از اینجا تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگ‌تر روشن می‌شود. هم‌اکنون گاهی اعمالی از ما سر می‌زند که از سوی دشمنان داخلی یا محافل بین‌المللی، سبب تفسیرهای سوء و بهره‌گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می‌شود، وظیفه ما این است که از این کارها بپرهیزیم و بی‌جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم.

(آیه ۱۰۵) این آیه به کینه‌توزی و عداوت کافران اهل کتاب و مشرکان نسبت به مؤمنان اشاره کرده می‌گوید: «کافران اهل کتاب، و (همچنین) مشرکان، دوست ندارند که از سوی خداوند، خیر و برکتی بر شما نازل گردد» (مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ). «در حالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می‌دهد» (وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و خداوند، صاحب فضل بزرگ است» (وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ). دشمنان از شدت کینه‌توزی و حسادت حاضر نبودند این افتخار و موهبت را بر مسلمانان ببینند که پیامبری بزرگ، صاحب یک کتاب آسمانی با عظمت از سوی خداوند بر آنها مبعوث گردد ولی مگر می‌توان جلو فضل و رحمت خدا را گرفت؟

مفهوم یا ایها الذین آمنوا

بیش از هشتاد مورد از قرآن مجید، این خطاب افتخارآمیز دیده می‌شود. آیه فوق نخستین آیه‌ای است که با این خطاب برخورد می‌کنیم. قابل توجه اینکه، تعبیر فوق فقط در آیاتی است که در مدینه نازل شده و در آیات مکی اثری از آن نیست. شاید به این دلیل که با هجرت پیامبر به مدینه، وضع مسلمانان تثبیت شد و به صورت یک جمعیت ثابت و صاحب نفوذ درآمدند. این تعبیر در ضمن نکته دیگری دربردارد، که شما ایمان آورده‌اید و در برابر حق تسلیم شده‌اید و با خدای خود پیمان اطاعت بسته‌اید، باید به مقتضای این پیمان، به دستورهایی که پشت سر این جمله می‌آید عمل کنید.

هدف از نسخ^۱

(آیه ۱۰۶) باز در این آیه سخن از تبلیغات سوء یهود برضد مسلمانان است. آنها گاه به مسلمانان می‌گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود، به همین خاطر، پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می‌خواند. اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و - طبق آیه ۱۴۴ همین سوره - مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند، این دستاویز از یهود گرفته شد. آنها نغمه تازه‌ای ساز کردند و گفتند: اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است اعمال گذشته شما باطل است.

قرآن به این ایرادها پاسخ می‌گوید و قلوب مؤمنان را روشن می‌سازد. می‌فرماید: «هر حکمی را نسخ کنیم، و یا (نسخ) آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم» (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا).

جمله «نسخ» اشاره به نسخ در کوتاه مدت است و جمله «ننسخ» نسخ در دراز مدت. و این برای خداوند آسان است. «آیا نمی‌دانستی که خداوند بر چیز تواناست» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

۱. «نسخ» از نظر لغت به معنی از بین بردن و زایل نمودن است و در منطلق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکم دیگر به جای آن است.

(آیه ۱۰۷) «آیا نمی‌دانستی حکومت آسمانها و زمین، از آنِ خداست (و حق دارد هرگونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد)؟!» (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و جز خدا، ولی و یاورى برای شما نیست» و اوست که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

شان نزول:

(آیه ۱۰۸) از ابن عباس نقل شده که وهب بن زید و رافع بن حرمه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: از سوی خدا نامه‌ای به‌عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم سپس ایمان بیاوریم! و یا نهرهایی برای ما جاری فرما تا از تو پیروی کنیم! آیه نازل شد.

تفسیر: بهانه‌های بی‌اساس

شاید پس از ماجرای تغییر قبله بود که جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای بی‌مورد و نابجایی از پیامبر اسلام (ص) کردند.

خداوند آنها را از چنین پرسشهایی نهی کرده می‌فرماید: «آیا می‌خواهید از پیامبر خود، همان تقاضای نامعقولی را بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟!» و با این بهانه‌جوییها از ایمان آوردن سر باز زدند (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ).

و از آنجا که این کار یک‌نوع مبادله ایمان با کفر است، در پایان آیه می‌افزاید: «کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است» (وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ).

در واقع، قرآن می‌خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضاهای نامعقول بروید بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی آمد.

اشتباه نشود، اسلام هرگز از پرسشهای علمی و سؤالات منطقی و همچنین

تقاضای معجزه برای پی بردن به حقیقت دعوت پیامبر (ص) منع نمی‌کند چراکه راه درک و فهم و ایمان همین است.

حسودان لجوج

(آیه ۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب، به خصوص یهود، تنها به این قناعت نمی‌کردند که خود آیین اسلام را نپذیرند بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمان خود بازگردند. قرآن به انگیزه آنان در این امر اشاره کرده می‌گوید: «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است» (وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ).

قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که در برابر این تلاشهای انحرافی و ویرانگر، «شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست» (فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

«اصفحوا» از ماده «صفح» به معنی دامنه کوه، پهنای شمشیر یا صفحه صورت است. این جمله، معمولاً، به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می‌رود و با قرینه جمله «فاعفوا» معلوم می‌شود که این روی برگرداندن به خاطر قهر و بی‌اعتنایی نیست بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است.

جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند می‌تواند هم‌اکنون شما را از راه‌های غیرعادی بر آنها پیروز گرداند ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است که هر کاری به تدریج و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.

(آیه ۱۱۰) این آیه دو دستور سازنده به مؤمنان می‌دهد. یکی در مورد نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و دیگر در مورد زکات که رمز

همبستگی‌های اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است. می‌فرماید: «و نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید» و با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند سازید (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ).

سپس می‌افزاید: تصوّر نکنید کارهای نیکی که انجام می‌دهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می‌کنید از بین می‌رود. «و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت» (وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ).

«خداوند به اعمال شما بیناست» (إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

او به‌طور دقیق می‌داند کدام عمل را به‌خاطر او انجام داده‌اید و کدام یک را برای غیر او.

انحصار طلبان بهشت

(آیه ۱۱۱) قرآن در این آیه به یکی دیگر از ادعاهای پوچ و نابجای گروهی از یهودیان و مسیحیان اشاره کرده می‌گوید: «آنها گفتند: هیچ‌کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد» (وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى).

در پاسخ، نخست می‌فرماید: «این آرزوی آنهاست» (تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ).

«آمانیهم» جمع «امنیه» به معنی آرزویی است که انسان به آن نمی‌رسد. از آنجا که آرزوی انحصار بهشت سرچشمه آرزوهای دیگر است، به صورت جمع (امانی) ذکر شده است.

سپس روی سخن را به پیامبر (ص) کرده می‌گوید: «بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!» (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (آیه ۱۱۲) پس از اثبات این واقعیت که آنها دلیلی بر این مدعا ندارند، معیار ورود در بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده می‌گوید: «آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است» (بَلَىٰ

مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

جمله «و هو محسن» نشان می‌دهد که نیکوکاری وصف آنها شده و در عمق جانشان نفوذ کرده است.

«نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند» بنابراین، بهشت در انحصار هیچ گروهی نیست (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

ولی مشرکان از همه چیز ترس دارند از گفته‌های این و آن، از فال بد زدن، از سنتهای خرافی و از بسیار چیزهای دیگر.

شان نزول:

(آیه ۱۱۳) جمعی از مفسران از ابن عباس نقل کرده‌اند: هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام آمدند، عده‌ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند. بین آنها و مسیحیان نزاع درگرفت. رافع بن حرمه (یکی از یهودیان) رو به مسیحیان کرد و گفت: آیین شما پایه و اساسی ندارد. به این ترتیب، نبوت عیسی و کتاب او انجیل را انکار کرد. مردی از مسیحیان نجران نیز مانند این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نمود و گفت: آیین یهود پایه و اساسی ندارد. آیه نازل شد و هر دو دسته را به خاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.

تفسیر: تضادهای ناشی از انحصارطلبی

در آیات گذشته گوشه‌ای از ادعاهای بی‌دلیل جمعی از یهود و نصاری را دیدیم، آیه مورد بحث نشان می‌دهد که وقتی پای ادعای بی‌دلیل به میان آید نتیجه‌اش انحصارطلبی و سپس تضاد است. می‌فرماید: «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند» و بر باطلند (وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ).

«در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می‌خوانند» و باید از این گونه تعصبها

برکنار باشند (وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ).

سپس قرآن می‌افزاید: «افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند» (كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ). در پایان آیه می‌گوید: «خداوند، روز قیامت، درباره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می‌کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ). آنجاست که اسناد و مدارک هر چیز آشکار است، کسی نمی‌تواند حق را منکر شود. به این ترتیب، اختلافات برچیده خواهد شد. آری، یکی از ویژگیهای قیامت، پایان یافتن اختلافات است.

شأن نزول:

(آیه ۱۱۴) شأن نزولهایی برای این آیه نقل شده از جمله: در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که این آیه در مورد قریش نازل گردید در آن هنگام که پیامبر (ص) را از ورود به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری می‌کردند.

تفسیر: ستمکارترین مردم

بررسی شأن نزولهای آیه نشان می‌دهد که روی سخن در آیه با سه گروه یهود و نصاری و مشرکان است.

قرآن در برابر این سه گروه و همه کسانی که در راهی مشابه آنها گام بر می‌دارند می‌گوید: «کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آنها نمود؟!» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُدْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا).

سپس می‌گوید: «شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این (کانونهای عبادت) شوند» (أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ). یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید چنان محکم بایستند که دست ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد.

و در پایان آیه مجازات این ستمکاران را بیان کرده می‌گوید: «بهره آنها در دنیا (فقط) رسوایی است و در آخرت، عذاب عظیم (الهی)!» (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).
در حقیقت، هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد مشمول همین حکم است.

شان نزول:

(آیه ۱۱۵) ابن عباس می‌گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است. هنگامی که قبله مسلمانان از بیت‌المقدس به کعبه تغییر یافت، یهود به مسلمانان ایراد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد.

تفسیر: به هر سو رو کنید خدا آنجاست

در آیه قبل سخن از ستمگرانی بود که مانع از مساجد الهی می‌شدند و در تخریب آن می‌کوشیدند، این آیه ادامه همین سخن است. می‌فرماید: «مشرق و مغرب، از آن خداست. و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست» (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ).

مشرق و مغرب در آیه فوق، کنایه از تمام جهات است.

چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه‌های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود چراکه خدا مکان ندارد. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بی‌نیاز و داناست» (إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

خرافات یهود و نصاری و مشرکان

(آیه ۱۱۶) این عقیده خرافی که خداوند دارای فرزندی است، هم مورد قبول مسیحیان است هم گروهی از یهود و هم مشرکان. آیه شریفه برای رد این خرافه می‌گوید: «و گفتند: خداوند، فرزندی برای خود انتخاب کرده است. - منزه است او»

از این نسبت‌های ناروا (وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ).
«بلکه آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» (بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ).

«و همه در برابر او خاضعند» (كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ).
(آیه ۱۱۷) او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است بلکه
«هستی بخش آسمانها و زمین است» (بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).
«بدیع» از ماده «بدع»، به معنی به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است. این
می‌رساند که خداوند، آسمانها و زمین را بدون ماده و نمونه قبلی به وجود آورده
است.

«و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: موجود باش! و
آن، بی‌درنگ موجود می‌شود» (وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).
این جمله از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می‌گوید.

دلایل نفی فرزند

این سخن که خداوند فرزندی دارد، بی‌شک زائیده افکار ناتوان انسانهایی است
که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می‌کردند.
انسان به دلایل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یک سو عمرش محدود
است و برای ادامه نسل، تولد فرزند لازم است.
از سوی دیگر، قدرت او محدود است و، به خصوص هنگام پیری و ناتوانی، نیاز
به معاونی دارد که در کارهایش به او کمک کند.
از سوی سوم، جنبه‌های عاطفی و روحیه انس طلبی ایجاب می‌کند که انسان
مونس در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم به وسیله فرزندان تأمین
می‌گردد.

بدیهی است هیچ‌یک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و
قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است، مفهوم ندارد.

به علاوه، داشتن فرزند لازمه‌اش «جسم» بودن است که خداوند از آن نیز منزّه می‌باشد.

بِهَانَهُ دِيْغَر: چَرَا خُدَا بَا مَا سَخْن نَمِيْ كُوِيْد؟

(آیه ۱۱۸) به تناسب بهانه‌جویی‌های یهود، در این آیه سخن از گروه دیگری از بهانه‌جویان است که ظاهراً همان مشرکان عرب بودند. می‌گوید: «افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟!» (وَ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اَوْ تَاْتِيْنَا ءَايَةً).

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می‌گوید: «پیشینیان آنها نیز، همین‌گونه سخن می‌گفتند؛ دلها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین (و حقیقت‌جویان) روشن ساخته‌ایم» (كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ قَدْبِيْنَا الْاَيَاتِ لِقَوْمٍ يُّوقِنُوْنَ).

اگر به راستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (ص) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار اوست.

(آیه ۱۱۹) در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراحی و بهانه‌جویی‌های دیگر مشخص می‌کند می‌گوید: «ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم» (اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّ نَذِيْرًا).

تو وظیفه داری دستورهای ما را برای مردم بیان کنی، معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمایی. این دعوت باید همراه با تشویق نیکوکاران و بیم دادن بدکاران باشد.

(و مسؤوَل (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی) (وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيْمِ).

شأن نزول:

(آیه ۱۲۰) از ابن عباس نقل شده که یهود مدینه و نصارای نجران انتظار داشتند که پیامبر اسلام (ص) همواره در قبله با آنان موافقت کند. هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید، آنها از پیامبر (ص) مأیوس شدند (و شاید در این میان، بعضی از طوایف مسلمانان ایراد می‌کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد).
آیه نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و نصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، جز اینکه آیین آنها را بپذیری.

تفسیر: جلب رضایت این گروه ممکن نیست

از آنجا که آیه قبل سلب مسئولیت از پیامبر (ص) در برابر گمراهان لجوج نمود، قرآن در ادامه همین بحث به پیامبر اسلام (ص) می‌گوید: «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (به‌طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی» (وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ).

«بگو: هدایت الهی، تنها هدایت است» (قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ).

هدایتی که با خرافات و افکار منحط افراد نادان آمیخته نشده است.

سپس می‌افزاید: «و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود» (وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

شأن نزول:

(آیه ۱۲۱) بعضی از مفسران معتقدند که این آیه درباره افرادی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شد. آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا، راهب

معروف نیز جزء آنان بود.

بعضی دیگر معتقدند، آیه درباره افرادی از یهود همانند عبداللّه بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند.

تفسیر:

از آنجا که حق طلبان یهود و نصاری دعوت پیامبر اسلام (ص) را لئیک گفتند و این آیین را پذیرا شدند، قرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می کند می گوید: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم [= یهود و نصاری] آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می آورند» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ).
«و کسانی که به او کافر شوند، زیانکارند» (وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

نکته ها:

۱. جلب رضایت دشمن حسابی دارد

درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق، دشمنان را به سوی حق دعوت کند ولی این در مقابل افراد انعطاف پذیر است اما کسانی که هرگز تسلیم حرف حق نیستند نباید در فکر جلب رضایت آنها بود.

۲. حق تلاوت چیست

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «منظور این است که آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل نمایند، به وعده های آن امیدوار و از وعیدهای آن ترسان باشند، از داستانهای آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند. به خدا سوگند، منظور حفظ کردن آیات و خواندن

حروف و تلاوت سوره‌ها و یادگرفتن اعشار و اخماس^۱ آن نیست. آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند. منظور این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنانکه خداوند می‌فرماید: این کتابی است پربرکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش اندیشه کنند.»

(آیه ۱۲۲) بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل، نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم، به یاد آورید؛ و (نیز به خاطر آورید که) من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می‌کردند) برتری بخشیدم» (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۲۳) و از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسؤولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بردوش انسان می‌گذارد، در این آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «از روزی بترسید که هیچ‌کس از دیگری دفاع نمی‌کند» (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا).

«و هیچ‌گونه عوضی از او قبول نمی‌شود» (وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«و شفاعت، او را سود نمی‌هد» (وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ).

و اگر فکر می‌کنید کسی در آنجا - جز خدا - می‌تواند انسان را کمک کند اشتباه است. «و از (هیچ سوئی) یاری نمی‌شوند» (وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

امامت، اوج افتخار ابراهیم (ع)

(آیه ۱۲۴) از این آیات به بعد سخن از ابراهیم قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون توحید و عبادت است که ضمن هیجده آیه این مسائل را برشمرده است.

هدف از این آیات سه چیز است: نخست اینکه مقدمه‌ای برای مسأله تغییر قبله

۱. منظور از «اعشار» و «اخماس» تقسیماتی است که در قرآن می‌شود مانند: تقسیم به سی جزء یا هر جزء به چهار حزب و امثال آن.

است، دیگر اینکه یهود و نصاری ادعا می‌کردند ما وارثان ابراهیم و آیین او هستیم و این آیات مشخص می‌سازد که آنها تا چه حد از آیین ابراهیم بیگانه‌اند.

سوم اینکه مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم قائل بودند، باید به آنها فهماند که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگ ندارد.

قابل توجه اینکه نام ابراهیم در ۶۹ مورد از قرآن مجید ذکر شده و در ۲۵ سوره از او سخن به میان آمده است. در این آیه به مهم‌ترین فرازهای زندگی ابراهیم (ع) اشاره کرده می‌گوید: به خاطر آورید «هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد» (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ).

«خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» (قَالَ إِيَّايَ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا).

«ابراهیم عرض کرد: از دودمان من» نیز امامانی قرار بده تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد (قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي).

«خداوند فرمود: پیمان من، (یعنی مقام امامت) به ستمکاران نمی‌رسد» (قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند.

از آیه فوق استفاده می‌شود مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در این آزمونها بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود. این حقیقت در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده، آنجا که می‌فرماید: «خداوند تبارک و تعالی ابراهیم (ع) را پیش از آنکه به پیامبری برگزیند، به بندگی (خود) گرفت و پیش از آنکه به رسولی برگزیندش به پیامبری برگزید و پیش از آنکه خلیفش گرداند او را به رسولی برگزید و پیش از آنکه امامش قرار دهد او را به خلیلی گرفت و چون همه این مقامات را برایش فراهم آورد، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه نمود که عرض کرد: خداوند! از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن. فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد... یعنی هرگز شخص سفیه امام افراد

باتقوا نخواهد شد.»

نکته‌ها:

۱. منظور از کلمات چیست؟

از بررسی آیات قرآن استفاده می‌شود که مقصود از «کلمات» (جمله‌هایی که خداوند ابراهیم را به آن آزمود)، یک سلسله وظایف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم گذارده بود.

این دستورها عبارتند از: بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا؛

بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین بی‌آب و گیاه مگه؛

قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بتها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرارگرفتن در دل آتش؛

مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت‌پا زدن به زندگی خود و مانند اینها که هریک آزمایشی بسیار سنگین بود. او با قدرت و نیروی ایمان از عهده آنها برآمد و اثبات کرد شایستگی مقام «امامت» را دارد.

۲. فرق نبوت و امامت و رسالت

به طوری که از آیات و احادیث برمی‌آید کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند:

مقام نبوت یعنی دریافت وحی از خداوند. بنابراین «نبی» کسی است که وحی بر او نازل می‌شود.

مقام رسالت یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن. بنابراین، «رسول» کسی است که موظف است در

حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش بر خیزد، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.

مقام امامت؛ یعنی رهبری و پیشوایی خلق. در واقع «امام» کسی است که با تشکیل حکومت الهی سعی می‌کند احکام خدا را اجرا نماید. به عبارت دیگر، وظیفه امام اجرای فرامین الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورها می‌باشد.

۳. امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم

مقام امامت، مقامی است بالاتر و حتی برتر از نبوت و رسالت. این مقام نیازمند شایستگی فراوان در همه جهات است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی، از طرف خداوند دریافت داشت - و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.

۴. ظالم کیست؟

منظور از «ظلم» در جمله «لاینال عهدی الظالمین»، تنها ستم کردن به دیگران نیست بلکه ظلم در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت است. بنابراین، ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام باعظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی سبب می‌شود که لیاقت این مقام سلب گردد.

۵. امام از سوی خدا تعیین می‌شود

از آیه مورد بحث استفاده می‌شود که امام باید از طرف خدا تعیین گردد زیرا امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

دوم اینکه افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از

ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته، قابلیت امامت را ندارند. به این ترتیب، جز خدا، کسی نمی‌تواند از وجود این صفات آگاه گردد.

عظمت خانه خدا

(آیه ۱۲۵) بعد از اشاره به مقام والای ابراهیم در آیه قبل، در این آیه به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم ساخته و آماده شد پرداخته می‌فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم» (وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا).

«مثابه» از ماده «ثوب» به معنی بازگشت چیزی به حالت نخستین است. از آنجا که خانه کعبه مرکزی بوده است برای موحدان که همه سال به سوی آن رو می‌آوردند، نه تنها از نظر جسمانی که از نظر روحانی نیز بازگشت به توحید و فطرت نخستین می‌کردند، از این رو به عنوان «مثابه» معرفی شده است. اما اینکه خانه کعبه از طرف پروردگار به عنوان یک مرکز امن و امان اعلام شده، می‌دانیم در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هرگونه نزاع و جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است به طوری که نه تنها افراد انسان بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امنیت به سر می‌برند. و این در حقیقت، اجابت یکی از درخواستهایی است که ابراهیم (ع) از خداوند کرد.

سپس اضافه می‌کند: «و (برای تجدید خاطره)، از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید» (وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى).

مقام ابراهیم محلی است در نزدیکی خانه کعبه که حجّاج بعد از انجام طواف به نزدیک آن می‌روند و نماز طواف به جا می‌آورند. بنابراین، منظور از مصلی، محل نماز است.

سپس به پیمانی که از ابراهیم و فرزندش اسماعیل در مورد طهارت خانه کعبه گرفته است اشاره کرده می‌فرماید: «و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: خانه

مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید» (وَ عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ).

منظور از «طهارت» و پاکیزگی در اینجا، پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هرگونه آلودگی است.

چرا خانه خدا

در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان «بیتی» (خانه من) تعبیر شده در حالی که خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد. منظور از این اضافه، اضافه تشریفی است. به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند؛ ماه رمضان را «شهرالله» و خانه کعبه را «بیت الله» می گویند.

خواسته های ابراهیم از پیشگاه پروردگار

(آیه ۱۲۶) در این آیه ابراهیم از پروردگار دو درخواست مهم برای ساکنان این سرزمین مقدس می کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد. می فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده» (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا). در آیه قبل خواندیم که این دعای ابراهیم به اجابت رسید. خداوند این سرزمین را از نظر ظاهر و باطن یک کانون امن و امان قرار داد.

دومین تقاضایش این است که: «و اهل آن را - آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند - از ثمرات (گوناگون)، روزی ده» (وَ أَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

جالب اینکه ابراهیم نخست تقاضای «امنیت» سپس درخواست «مواهب اقتصادی» می کند. اشاره به اینکه تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست.

خداوند «گفت: (دعای تو را اجابت کردم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره‌مند ساختم؛) اما به آنها که کافر شدند، بهره کمی خواهم داد» (قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا).

«سپس (در سرای آخرت) آنها را به عذاب آتش می‌کشانم؛ و چه بد سرانجامی است» (ثُمَّ اضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ يَبْسُ الْمَصِيرُ).

ابراهیم خانه کعبه را بنا می‌کند

(آیه ۱۲۷) از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی استفاده می‌شود که خانه کعبه پیش از ابراهیم، حتی از زمان آدم، برپا شده بود، سپس در طوفان نوح فرو ریخت و بعد به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل تجدید بنا گردید. اتفاقاً تعبیری که در این آیه آمده همین معنی را می‌رساند. می‌گوید: «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند؛ و می‌گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی» (وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

این تعبیر می‌رساند که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل، پایه‌ها را بالا بردند.

(آیه ۱۲۸) در این آیه و آیه بعد، ابراهیم و فرزندش اسماعیل پنج تقاضای مهم از خداوند می‌کنند. نخست عرضه می‌دارند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده» (رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ).

بعد می‌گویند: «و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند» به وجود آور (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ).

سپس تقاضا می‌کنند: «و طرز عبادتمان را به ما نشان ده» (وَ أَرِنَا مَنَابِقَنَا).

تا بتوانیم آن‌گونه که شایسته مقام توست عبادت کنیم.

سپس از خداوند تقاضای توبه کرده می‌گویند: «و توبه ما را بپذیر، که تو توبه‌پذیر

و مهربانی» (وَ تُبِّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۱۲۹) پنجمین تقاضایشان این است که: «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز» (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ).
«تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند»
(يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ).
«زیرا تو توانا و حکیمی» و بر این کار، قادری (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

نکته‌ها:

۱. هدف بعثت پیامبران

در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را می‌کنند، سه هدف برای بعثت او بیان می‌دارند:
نخست تلاوت آیات خدا بر مردم؛ این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه‌ها در پرتو آیات جذاب است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر نازل می‌شود.
«یتلوا» از ماده «تلاوت» در لغت به معنی پی‌درپی آوردن چیزی است. هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می‌کند. بنابراین، تلاوت منظم و پی‌درپی مقدمه‌ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت.
سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می‌شمرد چراکه تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله سوم است، صورت نمی‌گیرد.
تفاوت کتاب و حکمت، ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است ولی حکمت، علوم و دانشها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر تعلیم می‌شود.
بعد سومین هدف را که مسأله تزکیه است، بیان می‌دارد. «تزکیه» در لغت هم به معنی نمو دادن و هم به معنی پاک‌سازی آمده است. به این ترتیب، تکامل وجود انسان در جنبه‌های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است.

۲. تعلیم مقدم است یا تربیت

در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت، به عنوان هدف انبیا، با هم ذکر شده، در سه مورد (بقره / ۱۵۱، آل عمران ۱۶۴ و جمعه / ۲) تربیت بر تعلیم و در آیه مورد بحث، تعلیم بر تربیت مقدم شده است با اینکه می دانیم تا تعلیم نباشد تربیتی صورت نمی گیرد. بنابراین، آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است و در موارد بیش تری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است چراکه هدف اصلی تربیت است و بقیه مقدمه آن می باشد.

۳. پیامبری از میان خودشان

این تعبیر که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند با همان صفات و غرایز بشری تا بتوانند از نظر جنبه های عملی، سرمشک های شایسته ای باشند، بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند نه آنها می توانند دردها، نیازها، مشکلات، و گرفتاری های مختلف انسانها را درک کنند و نه انسانها می توانند از آنها سرمشق بگیرند.

ابراهیم انسان نمونه

(آیه ۱۳۰) در آیات گذشته بعضی از خدمات ابراهیم و خواسته ها و تقاضاهای او که جامع جنبه های مادی و معنوی بود، مورد بررسی قرار گرفت. از مجموع این بحثها به خوبی استفاده شد که مکتب این پیامبر بزرگ می تواند به عنوان یک مکتب انسان ساز مورد استفاده همگان قرار گیرد. بر این اساس آیه مورد بحث می گوید: «جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین پاک ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی)، رویگردان خواهد شد؟!» (وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ). آیا این سفاهت نیست که انسان، آیینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا را کرده و به سراغ برنامه هایی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباہ کننده دین و

دنیاست!

سپس می‌افزاید: «ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در آخرت، از صالحان است» (وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ).

(آیه ۱۳۱) این آیه به‌عنوان تأکید، به یکی دیگر از ویژگی‌های برگزیده ابراهیم که در واقع ریشه بقیه صفات اوست اشاره کرده می‌گوید: «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور (و در برابر حق، تسلیم باش. او فرمان پروردگارا، از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم» (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۳۲) وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندان نمود آن نیز نمونه بود، چنانکه قرآن می‌گوید: «و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند» (و وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ).

و هرکدام به فرزندان خویش گفتند: «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است» (يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ).

(و شما جز به آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید) (فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ).

شان نزول:

(آیه ۱۳۳) اعتقاد جمعی از یهود این بود که یعقوب به هنگام مرگ، فرزندان خویش را به دینی که هم‌اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش)، توصیه کرد. خداوند در رد اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود.

تفسیر: همه مسئول اعمال خویش‌اند

چنانکه در شان نزول آیه خواندیم، جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب، پیامبر خدا، نسبت می‌دادند. قرآن برای رد این ادعای بی‌دلیل می‌گوید:

«آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟!» (أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ).

«در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من، چه چیز را می‌پرستید؟» (إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي).

«گفتند: خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را» (قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا).

«و ما در برابر او تسلیم هستیم» (وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

(آیه ۱۳۴) گویا این آیه پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است چراکه آنها بسیار روی مسأله نیاکان و افتخار و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می‌کردند.

قرآن می‌فرماید: «آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود، و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست» (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ).

«و شما هیچ‌گاه مسؤول اعمال آنها نخواهید بود» همان‌گونه که آنها مسؤول اعمال شما نیستند (وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

بنابراین، به جای اینکه هم خود را مصروف تحقیق و مباحثات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید، در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.

شان نزول:

(آیه ۱۳۵) در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد از ابن عباس نقل شده که چند تن از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفت‌وگو داشتند، هر یک از این دو گروه خود را سزاوار به آیین حق می‌دانست و دیگری را نفی می‌کرد. یهودیان می‌گفتند: موسی پیامبر ما، از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات، بهترین کتاب است. همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل، برترین کتب آسمانی است. هر یک از پیروان این دو مذهب، مسلمانان را به آیین

خویش دعوت می‌کردند. این سه آیه نازل شد.

تفسیر: تنها ما بر حقیق

خودپرستی و خودمحوری، معمولاً سبب می‌شود که انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد، چنانکه قرآن می‌گوید: اهل کتاب «گفتند: یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید» (وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا).

«بگو: (این آیینهای تحریف شده، هرگز نمی‌تواند موجب هدایت گردد)، بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید؛ و او هرگز از مشرکان نبود» (قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۳۶) این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که به مخالفان خود «بگویید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است» (قُولُوا عَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ).

«و در میان هیچ‌یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم» (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

خودمحوریها و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم، آنها همه معلّمان الهی بودند که در دوره‌های مختلف تربیتی به راهنمایی انسانها پرداختند، هدف همه آنها هدایت بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت بود هرچند هر یک از آنها در مقطعهای خاص زمانی خود وظایف و ویژگیهایی داشتند.

(آیه ۱۳۷) سپس اضافه می‌کند: «اگر آنها نیز به‌مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند» (فَإِنْ عَامَنُوا بِمِثْلِ مَا عَمَّتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدُوا).

«و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند» (وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ). اگر مسائل نژادی و قبیله‌گی را در مذهب دخالت ندهند و پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند، آنان نیز هدایت یافته‌اند در غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته‌اند.

در پایان آیه به مسلمانان هشدار می‌دهد که از توطئه‌های دشمنان نهراسند. می‌گوید: «و خداوند، شر آنها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست» سخنانشان را می‌شنود و از توطئه‌هایشان آگاه است (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

رنگهای غیر خدایی را بشوید

(آیه ۱۳۸) به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان دایر به تبعیت از برنامه‌های انبیا شده بود، در این آیه به آنها فرمان می‌دهد که: «رنگ خدایی» بپذیرید؛ رنگ ایمان و توحید و اسلام (صِبْغَةَ اللَّهِ). به این ترتیب، قرآن فرمان می‌دهد رنگهای نژادی و قبیله‌گی و سایر رنگهای تفرقه‌انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی در آیند.

مفسران نوشته‌اند: در میان مسیحیان معمول بود که فرزندان خود را غسل تعمید می‌دادند. گاه ادویه مخصوص زردرنگی به آب می‌افزودند و می‌گفتند: این غسل با این رنگ خاص باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم به ارث برده می‌شود. قرآن این منطق بی‌اساس را رد کرده می‌گوید: بهتر است که به جای رنگ ظاهر و رنگهای خرافی و تفرقه‌انداز، رنگ خدایی بپذیرید تا روح و جانان از هر آلودگی پاک گردد.

سپس می‌افزاید: «و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟ و ما تنها او را عبادت می‌کنیم» (وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ). (آیه ۱۳۹) و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه با مسلمانان به محاجه برمی‌خاستند و می‌گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته و دین ما قدیمی‌ترین ادیان و

کتاب ما کهن ترین کتب آسمانی است، اگر محمد نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد.

قرآن خط بطلان به روی این پندارها کشیده، به پیامبر می گوید: «بگو: آیا درباره خداوند با ما محاجه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماس است» (قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ).

«و اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شماس است» و هیچ امتیازی برای هیچ کس، جز در پرتو اعمالش نمی باشد (وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ).
«و ما او را با اخلاص پرستش می کنیم» و موحد خالصیم (وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ).

(آیه ۱۴۰) این آیه به قسمت دیگری از ادعاهای بی اساس پاسخ می دهد. می فرماید: «یا می گوید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند؟!» (أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى).

«بگو: شما بهتر می دانید یا خدا؟!» و با اینکه می دانید آنها یهودی و یا نصرانی بودند، چرا حقیقت را کتمان می کنید؟ (قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ).

«و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می کند؟!» (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ).
«و خدا از اعمال شما غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۴۱) در این آیه به گونه دیگری پاسخ داده می فرماید: به فرض که این ادعاهای درست باشد، «آنها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است» (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ).

«و آنچه هم شما کرده اید، برای خودتان است؛ و شما مسؤول اعمال آنها نیستید» (وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد.